

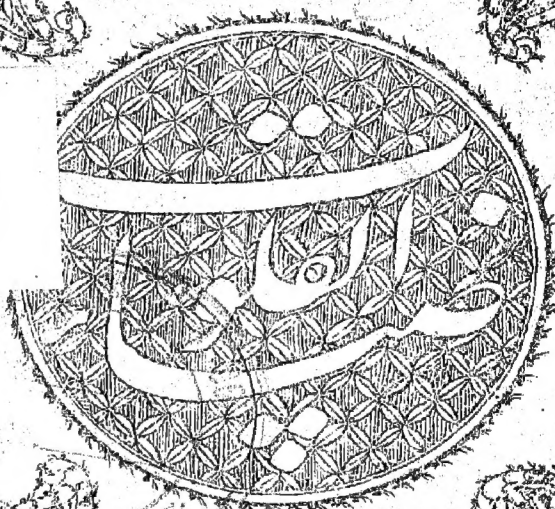


الذي هدانا لهذا ما كنا له بمؤمنين

M.A. LIBRARY, A.M.U.

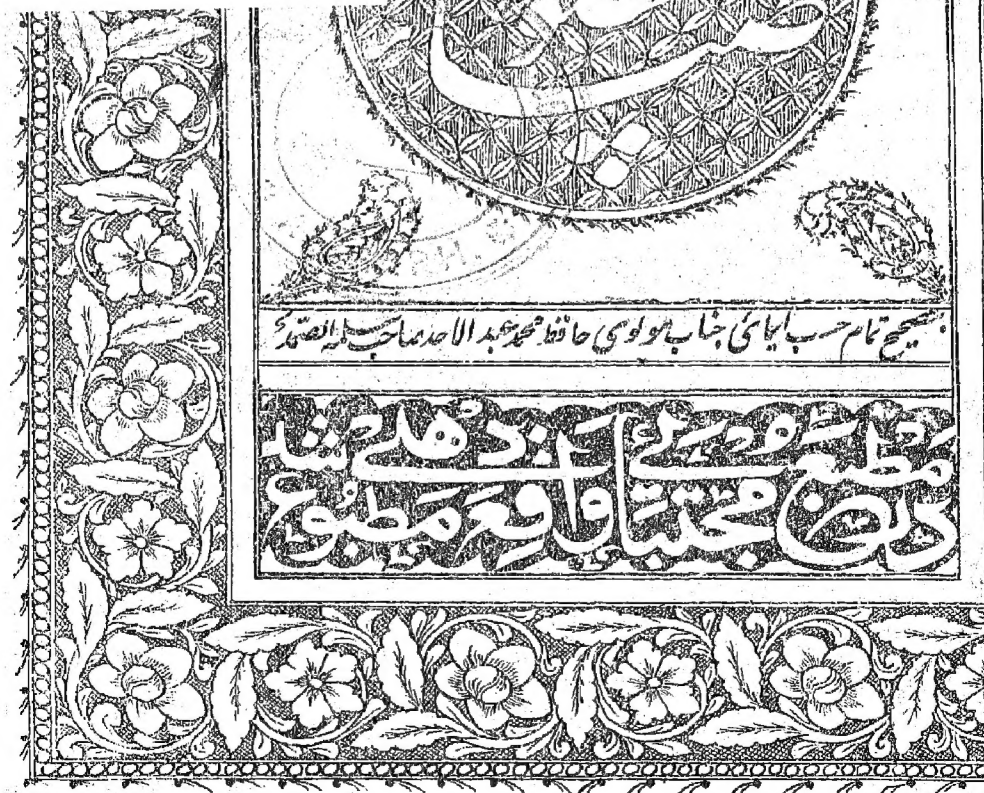


PE2536



بمسبح تمام حسب ايامي جناب مولوي حافظ محمد عبد الاحد صاحب دار الفکر

مطبع مجتہد اربعہ مطبوع



DIGITIZED

2002

CHECKED 1996-01

۲۵۳۶

بسم الله الرحمن الرحيم

تامی مراتب حمد و ثناء واحد که اوست معبود کل و موجود مطلق تعالی شانہ و جمیع مدارج
 نعت خاص رسول اکرم را که اوست نطفہ عالم و نائب حق صلی الله علیه و سلم و علی آله و صحابه جمیعین
 اما بعد احقر ناچار بر سر این گناه امداد الله فاروقی چشتی تہانوی کہ یکی از محترمین خدام و کثیرین
 مریدان و خاک دہاستانہ حضرت ایشان عینی جناب اقدس حقیقت آگاہ کالات و دستگا
 صاحب اشریعت و الطریقت بحر الحقیقت و المعرفۃ ہادی دین تین امام اساکین پیشوای
 عارفین مکرم معظم حضرت نور الاسلام مولانا و مرشدنا و ہادیانیا بخیر نور محمدی پنجابانوی چشتی
 قدس سرہ است عرض مینماید کہ بعضی از یاران طریقت خصوصاً عزیزم سعید کونین پسندیدہ علاو
 حافظ محمد یوسف فرزند رشید امام العاشقین عارف باہد کامل اکمل حضرت حافظ محمد ضامن
 فاروقی چشتی رحمۃ الله علیہ متہمس شدہ و باعث برین گردیدند کہ پنہ از کار و شغال مراقبات خاندا
 چشتیہ صابریہ قدوسیہ معمول اند بر آئین تعلیم آرد تا در مفارقت بعیدہ کہ تو خدشت عزیز
 اختیار کردہ نمایان دور دراز در خاک ہندوستان افتادہ ایم بران عمل کردہ آید و آئندہ
 بکار آید چون این بیچ کارہ ناایق لیافت و منزلت این امر ندارد کہ این مرتبہ شیخ
 مشکل است این کار را دشوار نیداشت لیکن از وفور التماس عزیزان چارہ نہ

لہ فاروقی
 نبی و چشتی
 شمس
 خدیج
 تہانوی

خدیج
 شمس
 تہانوی
 چشتی

و ملتی بجناب حق تعالی گردیدیم پس بدلم القاشد که بنویس بر آنکه عادت امه جالست که هر چه
 از زبان توام شخصی که باو عقیدت و ارادت دارند می بر آید موثر و مفید تر میشود اگر چه همون کتب
 موجود باشد لهذا آنچه از حضرت مرشد خود و از بزرگان خاندان رسید اذکار و اشتغال ضروریه
 چشیتیه و قادریه و نقشبندیه می نگارم شاید که دعا و مهمت سالکان و باعتیان تخریر این سالک
 این مبر را هم بکار آید و شاید مقصود سرخ نماید بعید نیست **وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَّشَاءُ**
إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ اکنون باید دانست که اکثر اذکار و اشتغال حضرات چشیتیه و قادریه
 اتحاد و اتفاق نسبت بزرگان بزرگان عالی شان مخلوط گردیده اند و آن مثل که خاصیت
 راست قادریه می کنند و آنکه مختص بقادریه است چشیتیه هم عمل می آند و مال هر دو واحد است
 لهذا این ناچیز نیز چند آن تفریق نموده اشتغال هر دو طریق چیزی چیزی می نگارد و خود را بری از
 سهو و خطا ندارد و بر سالک تفریقش واضح خواهد شد و نام این رساله ضیاء القلوب میباشد
 و امید ولی التوفیق مقدمه بدان **أَيُّدَاكَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَى طَرِيقِ سُلُوكِ كَلِمَاتٍ** چون خواهد
 که توفیق سلوک اده حق تعالی دهند اول نوری از انوار هدایت **يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَّشَاءُ**
 در دل و فرود آید و رنگ ضلالت و گمراهی از سینه او نبرداید پس هر سینه حطام دنیا بدول او سرود
 شود و طلب آخرت از سینه او گرم گردد و کف بعبان توبه زند و قدم در رکاب است آورده بر
 آسپ استغفار سوار بوده غم بجزم کند و جمله معاصی را پس پشت انداخته روی بسوی قبله طاعات
 و عبادات حق تعالی آرد در آن وقت او را از مرشد کامل راه دیده جامع شریعت و طریقت که
 مقتدا بر وقت باشد چاره نبود که خود را در پای سعادت خدمت باندازد و دوست در امن است
 او بیاو نیز تا از مکان شیطانی و مکروهات نفسانی که راهزن سالکانند بزمین توجه او محفوظ ماند و در
 معالجه امراض باطن خود بر حسب ارشاد او مشغول شود که تا وقتیکه همه امراض معنوی که صفات ذمیه اند
 مثل حسد و کبر و کینه و عجب و ریا و بغض و غیره دفع نشوند بجای آنها همه اوصاف حمیده چون
 علم و حکم و سخا و تواضع و ذلت نفس و رضا و تسلیم و غیره کم خوردن کم گفتن کم با خلق بود

این رساله
 در توفیق
 است

حاصل نشود مستند به وصول لی الله میسر نیاید لهذا صحبت مرشد و ارباب او ضرور اقتضا چنانکه در اول
نیز میفرماید قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اتقوا الله فاكونوا مع الصديقين وقول الله تعالى
وَاتَّبِعُوا سَبِيلَ مَنْ ابْرَاهِيمَ اَتَىٰ هَرُوجًا مَرَّتًا وَامْرًا مَقْفُضًا وَجُوبًا سَرَّ وَبُشِيدًا
که با بیان صادق و صادقان بنیب همین قوم اند و صحبت و صحبت سنت است فعل رسول
صلی الله علیه و سلم و آنکه صحابه رضوان الله علیهم همین قوله تعالى ان الذين يبايعونك انما
يبايعون الله ايضا و يبايعونك تحت الشجرة لهذا فرموده اند الشیخ فی قوله
کالنبي في امته و نیز مقتدیان دین فرموده اند من اما انا ان یجلس
مع الله فی مجلس مع اهل التوفی چنانکه آنجا صحبت نبی ضرورت اینجا نیز از آن شیخ بود
ضرور بود لاریب و بلا شبهه پس اگر در نظر شیخ کامل بوده کار بفرمان او کند و جلای خستیار
روا داده خود بدست اختیار مرشد دهد امید قوی است که زود بمنزل مقصود برسد ان شاء الله
تعالی نسبت به طایفه سلوک محل تجریمی آید بفضل در وقت سلوک واضح خواهد شد
بدانکه طریقی سلوک بی نهایت اند زیرا که طایفه طالبان راه حق مختلف میباشد و شیخ
که طبیب دل است موافق مرض مرید علاج می فرماید لهذا فرموده اند الله و ان الله یهدی الله للناس
اما طریقی ازان طریقی قریب تر اند اول طریقی اختیار است و آن بخت صوم و
صلوات و تلاوت قرآن شریف و حج و جهاد و غیره است درندگان این راه در زمان طویل
بمقصود رسد دوم اصحاب مجاهدات و ریاضات اند که هر چه در تبدیل
اخلاق و سیمه بحدید میکنند این طریقی ابرار است پس و اصل می شوند ازین راه اکثر ازان با
سوم اصحاب شطاریه اند که از ریاضت بگریزند و صحبت خلق پرهیزند کار ایشان جز در
و شتیاق و شوق و ذکر و فکر و شکر باشد و اصل ندانین این اکثر از آنکه به تریب نفسانی
تجربه تجلیه و مشغول باشند و کشف و کرامات را بجوی و غرض و غیر استقامت مؤثقی اقبل
ان یؤثقی مؤثقی ایشان باشد و این طریقی ازان دو طریقی اقرب الی الله است اول

این
طریقی
شماره
نفسانی
تجارب
و مشاهدات

این طریقه شطاریه بدیه خیر فرموده اند اول توبه و آن بیرون آمدن است از هر مطلوبات ماسوا و
 چنانکه وقت ثبوت باشد دوم زهر و آن ترک کردن است دنیا و دنیاهای را چنانکه وقت موت باشد
 سوم توکل و آن ترک کردن است اسباب ظاهری را چنانکه وقت موت باشد چهارم
 قناعت و آن ترک کردن است شهوات و خواهشات نفسانی را چنانکه وقت موت باشد پنجم
 و آن بقطع و اگر محقق است از خلق چنانکه وقت موت باشد ششم توجه الی الله و اعراض از ماسوا و
 است چنانکه وقت موت بود پس باقی نماند که مطلوب مجبور و مقصود و جزو میل شانه هفتم
 صبر و آن ترک کردن است خطوط نفسانی را از مجاهده چنانکه وقت موت بغیر مجاهده ترک میکند
 رضا و آن ترک کردن است رضا نفس خود بدخول رضا حق تعالی تسلیم کردن خود را بیکم ازلی
 حق تعالی چنانکه وقت موت بود هشتم ذکر و آن ترک کردن است ذکر غیر الله چنانکه وقت موت و هم
 مراقبه و آن ترک کردن است حول قوت خود چنانکه وقت موت پس طالب باید که اول از دنیا
 مرشد از صفات و میمیشهر که از لوازم حیوانی و غصصیت برآید و پس بر او صفات پسند
 پیدا سازد و دل را از گرد و رات خیر پاک و صاف نماید تا ایامت وصول الی الله حاصل آید

فصل در بیان طریق سبعیت

پیر شهنشاه که ارادت سبعیت دارد پیش خود و زانو با ادب بنشیند اول خطبه خواند یعنی
 الْحَمْدُ لِلَّهِ فَخْلًا وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنَسْتَغْفِرُكَ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّكَ الْفَرَسِ مَا وَمِنْ سَبِيَّاتِ أَعْمَالِنَا
 مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضِلَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَنَسْتَغْفِرُكَ يَا إِلَهَ الْوَلَدِ اللَّهُ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ
 لَهُ وَنَسْتَغْفِرُكَ يَا عَبْدَكَ وَرَسُولَهُ يَا أَبَا الدُّنْيَا أَمَلُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ
 وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّ الدِّينَ يَبْتَغِيكَ يَا يَحْيَى يَا يَحْيَى يَا يَحْيَى اللَّهُ خَوَانَهُ بِيَرْتِ
 خور و دست برین نهاده بخواند يَا اللَّهُ تَوْفِّقْ أَيْدِيَّ يَوْمَ قَسَمْتُ فَأَنَا بَعْدُ عَلَى نَفْسِهِ وَتَرْكُوفِ
 يَا عَهْدُ عَلَيْكَ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيكَ أَجْرًا عَظِيمًا وَنَفَعًا اللَّهُ وَإِيَّاكَ يَا بَارَكَ اللَّهُ لَنَا رَكْعَتَهُ
 و اگر مرید عجب باشد گوشه چار یا عمامه یا رمال بدست او دهد و بگوید مرید را که گویند اگر ششم

توبه و آن بیرون آمدن است از هر مطلوبات ماسوا و چنانکه وقت ثبوت باشد دوم زهر و آن ترک کردن است دنیا و دنیاهای را چنانکه وقت موت باشد سوم توکل و آن ترک کردن است اسباب ظاهری را چنانکه وقت موت باشد چهارم قناعت و آن ترک کردن است شهوات و خواهشات نفسانی را چنانکه وقت موت باشد پنجم و آن بقطع و اگر محقق است از خلق چنانکه وقت موت باشد ششم توجه الی الله و اعراض از ماسوا و است چنانکه وقت موت بود پس باقی نماند که مطلوب مجبور و مقصود و جزو میل شانه هفتم صبر و آن ترک کردن است خطوط نفسانی را از مجاهده چنانکه وقت موت بغیر مجاهده ترک میکند رضا و آن ترک کردن است رضا نفس خود بدخول رضا حق تعالی تسلیم کردن خود را بیکم ازلی حق تعالی چنانکه وقت موت بود هشتم ذکر و آن ترک کردن است ذکر غیر الله چنانکه وقت موت و هم مراقبه و آن ترک کردن است حول قوت خود چنانکه وقت موت پس طالب باید که اول از دنیا مرشد از صفات و میمیشهر که از لوازم حیوانی و غصصیت برآید و پس بر او صفات پسند پیدا سازد و دل را از گرد و رات خیر پاک و صاف نماید تا ایامت وصول الی الله حاصل آید

از همه دیان شرک و کفر و آنچه در آنهاست و ایمان آوردن باند و رسول او و قبول کردن دین اسلام را و آنچه دوست و توبه کردم و بیرون آمدن از حبه معاصی و داخل شدن در زمره مطیعان جمیع امر و ترک کردم دنیا و مافیها را برای رضای مولی و بگویند **مَنْ بَدَأَ بِاللهِ دِينًا وَبِاللهِ دِينًا وَبِاللهِ دِينًا** صَلَّی اللهُ عَلَیْکَ وَسَلَّمَ و بگویند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِکَ لَهُ وَآللهُ وَآللهُ عَبْدُهُ وَآللهُ** بگویند که سبیت کردم بر دست فلان و ناچیز خود گیر و خستیا کردم سلسله فلان و دعا کند که خداوند فیض برکت بزرگان این سلسله نصیب ما کن و در زمره ایشان برانگیختن بعد از ان مرشد طریق ذکر بنا سبب است و اوقات طاعت او تلقین فرماید و از آداب سلوک اطلاع نماید و توجیه بر حال او معرفی دارد و به تحصیل مسائل فقه ضروری و به صحیح عقائد اهل سنت و جماعت تا مکید کند و رغبت و تحریض بر اتباع شرع شریف نماید که لی این وصول مطلوب مشکل است و ارشاد فرماید که مکاشفات و ارادات خلاف شرع را اعتبار نسازد و بر او امر شریعت مستقیم باشد و از ممنوعات او به پرهیز و از اقسام محرم و مشتبیه احتیاط کند و حکام شریعت را بر همه امور مقدم دارد

باب اول در بیان اذکار و اشغال و مراقبات حضرات چشتیه ضوای الله تعالی علیهم اجمعین

فصل اول در بیان ارشاد تلقین ذکر

بدانکه پیر بعد از ادا می ختم و فاتحه بار و اح مشایخ طریقه مرید را حکم کند که سه روز متواتر روزی از روز و درین روزها کثرت کلمات استغفار و درود کند مگر از بزرگان باز بگوید روز سویم مرید در آخر شب یا بعد از صبح و یا بعد از عصر لیکن اول اولی است پیش مرشد بیاید یا مرشد او را در خلوت که در آنجا بنشیند و مرید دیگر بنشیند زیرا که تلقین مرشد اسرار حق است هر طالع مخصوص با سراری باشد پیش خود باد و در آنوقت اول مرید را توجه دهد تا تخم ذکر و جذب باطن در شب نیز ذکر بجز تمام قبول نماید و طریقه توجیه نیست که مرشد خود را از همه خیال خالی کرده آن خود را یاد کند

مقابل کند و ضرب اسم ذات بخيال بل افزند و تصور نمایند که کیفیت ذکر اسم و جذب شوق دل
 من بل مرید میرود و سرایت میکند با ندره صد و یکدم او را توجه دهد تا حرارت ذکر و جذب باطن او
 سرایت کند و دلش متحرک بزرگ گردد و بعد از آن هر ذکر که ملائم حال مرید است دعا او باشد رشتا
 فرماید و مرید بر رشتا و مرشد با ذکر مشغول شود و از اظهار حسد و سرپیشتی و تا شمر انوار و اسرار شود
 طریق دیگر نیست که یکبار مرشد بگوید و مرید بشنود باز مرید گوید و مرشد بشنود و چنین سه بار تکرار کند
 بعد از آن مرشد بگوید آنچه ما از پیران رسیده تر از ادبیم و مرید گوید قبول کردم بعد از آن حکم کند که در خطه
 سنگ تاریک که در آن فقط قیام و قعود و غلبیدن تواند و امتناع حالی باشد و از شور و شغب و رشود
 با طهارت کامل چارز انویجی مریخ بنشیند و پشت رست دارد و چشم بند نماید و هر دو دست بزرانویند
 و انگشتان کشاده دارد و نقش لفظ اسد پدید آید و نرنگشت پای رست را بر رگ کیماس نهد
 و رگ کیماس رگی است که در باطن انویجی است و مربوط باطن قلب است بعد از این دعا
 یا سب بار خدایا یا قیوم لا اله الا انت استدلک ان تجیر قلبي بنور معرفتک ابدایا الله یا
 الله یا الله بحضرت قلب و تصور معنی بعد از آن بطریق محاسبه مجاهده بزرگ فکر و ملاحظه و سطیحات
 اتم و قوت و شدت جهریه یا خفیه با آنچه ذوق و انبساط دست دهد و لذت ذکر او را بر بایند
 مشغول شود و اگر خطره غیر در آید مبتدا به جمال مرشدان خطره را رفع سازد و باز ذکر مشغول
 تا ترکیه نفس و تصفیه قلب تجلیه روح حاصل آید و خطرات و وساوس و سوءالیه محو گردد و انبساط
 و خضوع و قلب ظاهر شود و انزاد در تمام احضار و گها و گوشت و پوست و خون و استخوان و
 مغز آید و ذکر بیخ گیر شود و شمر کاشفات و انوار و ارات غیبی گردد و حقیقت بسیار مشکشف
 گردد و بعالم ارواح ملاقات شود و ذکر حقیقه و شهود حق درین مقام متبحر گردد . . .

قائده

بدانکه چون دل بزرگتر متحرک گردد و ذکر از زبان دل مسموع شود آن حرکت از دل در جسم پراکنده گردد
 و صوت انتشار آن بود که اول حرکت عضوی چنانکه حرکت قلب و بود از آن عضو فهم گردد پس باید

که بآن متوجه نشود و توجه قلب را در گاه دست گاه پائی گاه سرب گاه فکری کند متحرک گردد بلکه تمام عالم را در حرکت یابد و چون نور ذکر منتشر گردد در اندک زمانه تمام اطراف بدن را محیط شود و از ستر تا خن پانصد گاه میگردد و احوال الهامی مختلف روی نماید گاه گریان و گاه خندان و گاه افسرده گاه حیران گاه بر نیان اما هیچ لغت نشود مشغول نبرد فکر یا فکر که مقصود اصل است باشد باید ادراک حقان شود و که یک مرتبه از تمام بدن ذکر آمد بشنود و همه اعضا بادل موافقت نمایند و بیک صورت و آواز درین حال غلبه کرد بعضی اعضا زیاده در بعضی کم بود و گاه غلبه در جمیع اجزا متساوی باشد درین وقت لذت بیشتر یابد و این کیفیت را در صطلح قوم سلطان الاذکار میگویند و اگر آواز ذکر بگوش خود استماع نماید و آنچه مشهور است که چون ذکر غلبه کند آواز ذکر آن غیر هم میشنود غلط عام است پس ذکر دل را اگر هم سالک تواند شنید و پس اگر و همی که بر آنند که آواز ذکر غیر آواز در و نزدیک حسب مراتب ذکرین سامعین تواند شنید و این را در بیان ذکر بداند که ذکر آن را گویند که سیاد الهی جمیع غیر الله را فراموش سازد و بحضور قلب قرب و معیت حق تعالی چنانکه فرمود آنکه عِدَّتْ حَیْ اِذَا ذُکِّرْتُ وَ تَهَمَّ كَتَبْتُ لِي شَفَعًا قَوْلَ اَنَا جَلِيسٌ مِّنْ وَ کَرَّتْ حَیْ حَاصِل آید حکم بجهت ذکر و اتصال با توجه و فکر تمام چندین مشغول و متفرق نبرد کرد که از خود بی هوش بود و در مره الذین یذکرون الله قیاماً قعوداً و على جنوبهم و اخل شود و ذکر حیات گردد و بداند که ذکر بر اقسام است و مقصود از ذکر حصول مذکور است بحضور قلب پس هر عملی و فعلی که از آن حصول مطلوب است هم ذکر است کلمه باشد یا نماز یا تلاوت قرآن یا در دیا اعمیه که مطابق قرآن و حدیث باشد و یا دیگر عبادات و یا عبارات دیگر که بلا حظه معنی آن یافت مذکور و مطلوب است آن هم جمله ذکر است و آن حصول مذکور بی فنا ذکر حاصل نمی شود پس طالب اباید که در ذکر است بجا آن چنان متفرق نشود که غیر حق و خود را فراموش سازد که وصول الی الله بدون نفی با سوا الله ممکن نیست چون باین مرتبه رسد هر تقوی و توکل عزت و وقار و صبر و تسلیم و رضا

[illegible]

خطو خیر آمد و رفت و خطو احوال آن خطو خیر آمد و رفت در کار کفایت هیچ وجه تنگی نداشت و دستش غیر بود که بگوید اگر خطو رحمانی قرار یابد از خدا او را در شوق و اعتقاد علم است . ج . ۴۰

مشغول شود و حفظ مرتب با وجو حسن بجای آرد و کمال اتباع شریعت نماید و بر سنند شتاب جلوه
 بوده طالبان حق را راه نماید و ولایت و شجاعت هر دو او را مسلم باشد فائده آگاه بادی عزیز
 بر چند وصال محبوبی شتیاق غالب و لذت بیشتر و هر که طلب دانه و بهمت شیرازه دارد و طلب
 استوار قدم باشد و نا امید نشود انشاء الله تعالی آخر کار اگر طالب صادق است شاهد مقصود دین
 خواهد نمود و به هر طریقی ذکر یا پس نفس باید که بیدار و هوشیار باشد بر نفس خود
 دل هرگز صاف نشود از که رت نفسانی تا مدد با پس نفس نکند و پاس نفس نیست که
 مکان و زمان او را یعنی در آمدن نفس و فرو رفتن نفس طالب اگر باشد خواهد که حلی خواهد که حلی
 پس مت بر آمدن م لا اله الا الله گوید و وقت و فرو رفتن لا اله الا الله گوید اما در ذکر خفی بدین دگر گرد و در بالا کشیدن
 و فرو گذاشتن نظر بر ناف دارد و از انجامد اگر گرد و پس بسته سحر کت زبان بدین دگر بود و چند ان
 مشغول باشد که دم دگر در طریقی و دیگر آنکه لفظ الله بالا کشد و هورا فرو گذارد و ملاحظه کند
 که همون اندرون همون بیرون است یعنی هو الظاهر هو الباطن ملحوظ دارد این فکر چندان رزش
 نماید که دم دگر شود و مستغرق بنزد گرد و ذکر حیات شود و بیداری در خواب اگر باشد و پاس نفس
 حاصل آید و دل از ماسوا امید پاک صاف و نورانی گردد لهذا این ذکر را جارب و قلب گویند زیرا که
 دل را از همه که و رات و کثافات صاف گرداند و شمر تجلیات واردات سازد فائده اگر مرید
 ساده دل باشد و از کیفیت و لذت ذکر لذت گیر نگشته باشد باید که مرشد او را پیش خود را نورانی
 بنشانند و بگوید که چشم را بند و در سنگون سازد و کمر کج کرده و سینه را پیش آورده مقابل شود و
 مرشد نفس او را احساس نماید و وقت فرو بردن نفس مرید مرشد نفس خود را بر دم او بگذارد و وقت
 بر آوردن او دم را دم خود را در کشد چون باین طرز مشغول شود یکایک از ده بدن مرید با یغره آرد
 بر آید و هر ذکر که آماده مرشد باشد جاری گردد و علاج دیگر مرید عینی اگر مرید بسیار عینی
 باشد و هیچ ذکر در و تاثیر نکند باید که مرشد او را ذکر اسم مزنی او تعلیم نماید و صورت دریافت
 اسم مزنی او نیست که مرشد او را در خلوت پیش خود بنشانند و اسمی از اسمانی حسی گرفته بهمت

رست چپ پیش و پس بالا سومی آسمان ششم بر دل و در هفت ضری رست چپ پیش و پس
فوق هفتم بر دل ضرب نهند و درین ضربات ملاحظه نمایند که تا کمال قوت و جلال او را در دست غریق شود و کیفیت
و لذت این ذکر اگر دانند حاجت بیان نیست و اگر این کار با بلا خطه بحال سازد و استغراق محض
رو نماید از درد دیوار و سنگ شجره آواز ذکر مسمع شود و مضمون آن چنین است لا یسیر فی کل صراط
مکشوف گردد و بنده کور برسد طریق دیگر چهار ضری مستقبل قبله بنشیند و صحیف پیش دارد
یا قبر بزرگی پیش بود ضرب دل بر چپ نیم بر رست سویم بر صحیف یا بر قبر چهارم بر دل انداختن
ذکر گرد و درین ذکر کشف معانی قرآن و کشف قبور فرموده اند و الله یؤتی من یشاء
طریق دیگر اسم ذات قلندر می چون سالک خواهد که مقام هویت رسیده باین ذکر
مواظبت نماید و پیوسته در خلوت مشغول باشد باید که جلسہ مربع نگاهدارد و سر را در میان هر دو گوش
بر دو زانو انداخته گفته سر را بردارد و هر دو دست بزرگ تو سخت کرده و هر دو خود ضرب کند همین طوری
ذکر گوید و مشغول باشد تا موصوف بصفات الله گردد اکثر شیخ رضوان السیلم عمل آورده اند
طریق ذکر جبار و ب بدانکه لا اله الا الله را از زانو می چپ آغازیده و سر را بزرگ انوی استخوان
دور تمام بکشد است رسانیده و اندک سر را بجانب پشت کشیده و سر را بزرگ انوی استخوان
و دور کلمه لا اله الا الله را بکشد رست رسانیده بهر دو زانو ایستاده شود و هر دو دست بردارد و کلمه
لا اله الا الله را بقوت تمام بر دل ضرب کند و هر دو دست نیز بر زانو ها بنزد و نشیند چنانکه حداد و پیک
بد و دست بهترین بقوت میزند بمهر بین طریق هر بار کشد تا ذوق دست دهد این ذکر از امام حدادی
منقول است حضرت شیخ جلال تھانگیری قدس سره فرموده که بسند این ذکر حضرت شیخ
ما هست بر کاتبه این فقیر بحضور خود مشرف فرموده اند چنان مشاهده و معاينه گشت که
بطاقت مردم نتواند الا بفضل الله و عونه طریق ذکر آره بدانکه دم را و از گون کرده بشود
تمام کشیده و دور لا اله الا الله بکشد رست رسانیده اندکی سر را بجانب پشت مثل کرده ضرب

بر دل زین طریق دیگر ذکر آره چشم بسته و زبان را بکام چسپانیده و دم را و از گون کرد و لفظ
الله را از زان باشد کشیده تا بکشف است رسانیده ضرب لفظ هو بقوت بر دل بزند چنانکه
درو و گرازه بچوب میکشد و دم نفس اینزور و آواز سخت جاری دارد و ملاحظه صفات امهات نگاهدارد
و تصور کند که بر قلب آره می کشم و بجائی برآمده که از چوب و در وقت آره کشی می برآید ذرات نور
صاف همراه هوا ز دل میریزند و در تمام اجزاء بدن منتشر میشوند و از جسم برآمده تمام عالم را محیط
بوده همراه وجود و اگر وجود عالم را مستور و محو گردانیده اند درین ذکر چندان مستغرق شود که محویت
کلی حاصل آید و مشاهده رونماید و کیفیت این ذکر تعلیم نمی گنجید هر که کند داند فائده بداند که در ادکا
به تیره تعلیل غذا چندان کند که ضعف لاحق آید بلکه برعکس معده خالی نگذاشتن کافی است استعمال
روغن و مغزیات در خوراک از ضروریات است تا بوسه خشکی و پیریشانی در دماغ عارض نشود
و ربط قلب با شیخ با اعتقاد و محبت و تعظیم تمام درین راه سلوک شرط مقدم و رکن عظم است و مقصود
از چندین اذکار همان ذکر دوام و حضور تمام است باید که خود را دائم ذکر دارد و از کار برپا و از گفتار
و ظاهر بگیرد و تاغذای دل و روح همان ذکر گردد و همواره مولس وی شود ملیت کار کن کار کند
از گفتار بکار بکار ندرین راه کار دارد کار در فصل دوم در بیان شغال ذکر باید دانست که دل
دو سوراخ دارد یکی زیرین دم بالا دروازه بالا آنکه متصل بحجم است و دروازه زیرین علاقه بروح
دارد چون و اگر بزرگتر باشد و شد و تحت و فوق مشغول شود بالا کشاده گردد و اما دروازه فرود نیندک
خفی که مراد بحجم دم است مفتوح میگردد و بحجم دم در ذکر اصل الاصول است و شرط کرده اند این را
حضرات پیشیه و قادیه لیکن حضرات نقشبندیه شرط نکرده اند منکر او کویه نیز نیستند و فائده یادین
بسیار اند زیاده تر آنکه حرارت و باطن پیدا آید و دسومات اندرونی گدخته شوند و عروق متصل
بدل اند چربی بسیار دارند و بواسطه چربی خناس مهند و سواس که هر دو دروازه دل گرفته مثل
عنکبوت نشسته و پیرد کافرو همیشه قرارگاه خود ساخته است بدان عروق لعل می کند و خطرات
و سواس باطله و دل می اندازد چون دم بسته شود حرارت دم بآن چربی رسد گداز شود و خالی دل

و شغل مذکور را در سلسله شطاریه به پشت رگمی نیز گویند از آن که تصور بهشت چیز دین شغل
الابد باید است برنج و ذات و صفات و شد و شد و تحت و فوق و می نماید با آن اکل نفس و شوق
تفصیل و الیکه درین شغل نمی نماید قلم آوردن ادب نیست مگر سهال درین شغل سپایه وانی هست
یکی قرب نو اهل قوم قرب و ارض سویم نه قرب نو اهل نه قرب و ارض بلکه عین عین سالک معانته کن
که المعانته روتیه الله بلا حجاب یقین عین اثاث است و مست فائده باید دانست که قریب قسم
قرب فاعل قرب و ارض ماقرب نو اهل این است که صفات بشریه سالک زوی را اکل میشوند و
صفات حق تعالی بروی ظاهر کنی چنانچه زنده گردانده مرده را و میراندر زنده را باذن الله تعالی
و به بنید از جمع بدن خود و بشنود و سموعات او به بنید مبصرات را از عبید علی هذا القیاس باقی
صفات سوار این و همین معنی فاعل صفات بنده است بصفت حق تعالی و این شرف نو اهل است
و اما قرب و ارض پس آن عبارت است از فنا و عبود الیکه از شعور جمیع موجودات حتی که از نفس خود
بیزفانی شود و حیثیتی که باقی نمانده باشد در نظر سالک و هر وجود حق تعالی و این معنی فاعل بنده است و ذات
او تعالی و این طمره قرب و ارض است طریق شغل سلطانان الصیر از حضرات خواجگان
چشتی قدس سره منتقل است که این شغل ثمرات بسیار دارد خصوصاً برای خطره بندگی یا عجز
و غریب از طاعتش آنکه وقت صبح یا شام رو بقبایله و زانو نشیند و دل رهبت تمام جمع نموده نظر
بر و چشم خود یا یک چشم بند نموده چشم دیگر بر پرده بینی خود دارد بی آنکه بکشد و در خطره بندگی
یا عجز از طاعتش یا نور ستاره خشان کند در آن چندان مشغول شود که مستغرق و محو گردد و در
حال هر دو چشم در و میبکند و آب از جاری شود و گرد و حین عرصه مزاولت در و سر چشم می شود
بر و آری و تمام حره شاغل پیش نظر آید چنانکه در آینه می بیند و در شغل منور گردد و در
بی کیفیت و لطیف مشهور شود مذاق کیفیت حسب استعداد و حال و طریق شغل
سلطانان محمداً باید دانست که چنان که در شغل سلطانان الصیر بر پرده بینی دارند درین شغل نظر
خود را در میان حق بر و ابروی خود میدارند درین شغل مشغول در نظرش آید چون سر و ابرو و کیفیت

سریت کند تمام اندام ملو با ناسی باشد که صدایش مانند آواز در گنبد پدیری آید و این را
 را صوت حسن می نامند چنانکه فرموده اند وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسَهُ
 و گویند که همین آواز بود که موسی علیه السلام از شجر تمامی بدن خود شنیده بودند و دلیل
 ظهور وحی بران علیه السلام بود و او یار نیز باین آواز با الهام مشرف میشوند و عارفان ازین
 آواز حق تعالی را یافته اند و بهرام دگر روزی بر وزیر صدرا ذکر غالب میشود گاه گاه مثل سلسله
 جرس می یابند چنانچه حافظ شیرازی بسببش اشارت فرموده اند بیت کس ندانست
 که نغمه لک آن یار کجا هست به این قدر هست که بانگ جرسی می آید و گاه گاه با نوح دیگر
 می آید و چون غلبه ی بحال رسد سلطان ذکر گردد و آواز رعد و صاعقه ظاهر شود و در تمام
 اندام لرزه پیدا شود و محویت و یخودی ظهور گیرد و گاه گاه انوار نمودار شوند مثل برق ستاره
 و ماه و آفتاب و غیره اما سالک را باید که ملتفت باین انوار نشود زیرا که مقصود اعلی
 نوزدات است که بی جهت بی کیفیت است

طریق شغل بساط

باید دانست که درام الدماغ نقطه ایست درخشان مثل آفتاب آنرا دل مدور گویند
 صوفیه اخفی نیز می نامند و گویند که شغل بلا واسطه از سرور عالم صلی الله علیه و سلم بحضرت حمزه
 معین الدین قدس سر رسید بود و حضرت ایشان را به برکت این شغل مراح معنوی حاصل
 نموده بودند و از همین جا است العلم نقطه طریقی که چشم را بسته و زبان بجام چسپانید و دم را
 بام الدماغ حبس کرد و آنجا کرده موقوف بصورت آفتاب درخشان بزرگ سترگی سیاه
 و سترگی مائل مثل نقطه چشم تصور نماید و هم تصور کند که گرده مذکور منبسط بوده بر اعضا را
 محیط شده است و گویند بدن سالک امور ساخته وجود آن گرده موقوف عین ذات بی حیت و
 و بی کیف است بجایش قائم گشته مصرع رفت افریسان همین خدا ماند خدا بد همین تیره

بیشتر از این است
 و گویند که این
 آواز را در گوش
 می شنوند و در
 بعضی موارد در
 تمام بدن
 می شنوند
 و گویند که این
 آواز را در گوش
 می شنوند و در
 بعضی موارد در
 تمام بدن
 می شنوند
 و گویند که این
 آواز را در گوش
 می شنوند و در
 بعضی موارد در
 تمام بدن
 می شنوند

بالملاحظه معنی تصور نماید که او سبحانه قریب است از من من دران محو شود مراقبه وحدت
 و همه اوست هو الا قول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن بر زبان گفته با ملاحظه
 تصور کند که هیچ نیست مگر اوست و دران متفرق شود مراقبه فنا کل من علیها فان
 و بقیه وجهه کربلا و الانجلا و الا کرام با ملاحظه معنی صورت یقینی فنا جمله موجودات
 و بقا را آن ذات بی کیف تصور نماید و چشم دل آن را به بیند و دران محو شود تا که این معنی بوجه
 احسن جلوه گردد و فنا وجود سالک و محال عقل و علم رو نماید و دیگر مراقبات بسیارند
 مثل ایما تقوا لوقا فموجه الله ایضا کان الله علیکم رقیبا ایضا و هو یحیی
 النبی فی حیاط ایضا و فی انفسکم افلا تبصرون ایضا هو الحی
 القیوم و ایضا مراقبه آیات و مراقبه جمیع اسماء حسنی و غیره حاصل آنکه هر کلمه
 آیت کلام ربانی که دلالت بر توحید کند در تصور منی آن چنان خوض کند و غرق شود که هر کلمه
 آن هیچ نماند و دران متفرق گردد و همین مراقبه است مراقبه دیگر بعضی چشم کشاده نظر سو
 بالا یا مقابله و در هوا اندازد و دران کوشند که پیک نزنند و ازین شغل انوار پدید می آید
 و آتش از پیک میخیزد و جلوه اندام را سیگه و عشق پیدایم آید و این را مراقبه هوا می نامند و این
 مراقبه بعضی اولیا چشم در هوا انداخته سالها در عالم تحیر مانده اند مراقبه دیگر در جوه تنگ تاریک
 چشم کشاده بر هوا در یک جا دارد انوار قدس بتابد و حق برسد مراقبه بعضی صرف خاموش
 باشند و فکر میکنند که من نیم مگر اوست اگر درین معنی خوض کامل نماید حکم آیه جاء الحق و زهق
 الباطل انکا و انکا ز دل برآید و این اقریب است مراقبه بعضی آن ذات را محض دریای آب شفاف
 و روشن ملاحظه نمایند و وجود خود را قطره آن دریا و در آن متفرق شوند مراقبه بعضی آن نور
 مطلق را دریای نور غیر قنایهی تبسیر نمایند و خود را قطره نور مستهلک آن دریای نور مراقبه
 بعضی آن را خلعت محض قرار دهند و خود را ظل که در شب بجو مستهلک آن بود و دانند
 و مثال آنها این همه مثلثات و تصورات برای آن است که معقول با حساس عقل

در این مراقبه
 چشم کشاده
 در هوا
 دران کوشند
 که پیک نزنند
 و ازین شغل
 انوار پدید می آید
 و آتش از پیک
 میخیزد و جلوه
 اندام را سیگه و
 عشق پیدایم آید
 و این را مراقبه
 هوا می نامند
 و این مراقبه
 بعضی اولیا
 چشم در هوا
 انداخته سالها
 در عالم تحیر
 مانده اند
 مراقبه دیگر
 در جوه تنگ
 تاریک چشم
 کشاده بر هوا
 در یک جا دارد
 انوار قدس
 بتابد و حق
 برسد مراقبه
 بعضی صرف
 خاموش باشند
 و فکر میکنند
 که من نیم مگر
 اوست اگر درین
 معنی خوض کامل
 نماید حکم آیه
 جاء الحق و
 زهق الباطل
 انکا و انکا
 ز دل برآید و
 این اقریب است
 مراقبه بعضی
 آن ذات را
 محض دریای
 آب شفاف و
 روشن ملاحظه
 نمایند و وجود
 خود را قطره
 آن دریا و در
 آن متفرق
 شوند مراقبه
 بعضی آن نور
 مطلق را دریای
 نور غیر قنایهی
 تبسیر نمایند
 و خود را قطره
 نور مستهلک
 آن دریای نور
 مراقبه بعضی
 آن را خلعت
 محض قرار
 دهند و خود را
 ظل که در شب
 بجو مستهلک
 آن بود و دانند
 و مثال آنها
 این همه مثلثات
 و تصورات
 برای آن است
 که معقول با
 حساس عقل

عقول ضعیفہ آید و آن راہ مقصود بر دو الازات مطلق بی کیف و بی چون و بی چگونه و بی منون پاک و منزہ است ازین تصورات و تمثیلات و ادراکات تعالیٰ اللہ
 عَنْ ذَلِكَ عُلُوًّا اَكْبَرًا و مقصود و مطلوب از ہر جملہ افکار ہستی موصوم است کہ بر ذہن
 دل سالک حجاب از مشاہدہ وجود مطلق کہ حقیقت او ست گشتہ است چون بعلبہ حال و
 استغراق افکار خویش حاصل آید ہر قدر کہ از خود رفت با حق پیوست پس حاصل آن کہ
 سالک را باید کہ ہستی و افعال و صفات حق بیند و در آن مستغرق شود تا حقیقت او
 بر او منکشف گردد و در ہر منزل مقصود بر فائدہ از ادکار جہیرہ و خفیہ و سر یہ کہ قلم آمد
 چون بفضل الہی مرید ترقی کند و بحال رسد مرتبہ ذکر معنوی و حقیقی کہ آن را ذکر حق
 و سری و ذکر مشاہدہ و معائنہ نامند ظہور کند و جمال مذکور وی نماید درین مقام
 سالک از غلبہ نور عظمت الہی بہوش شود چون بہوش آید خود را عاجز و حقیر بیند و
 طالب ترقی شود بعد از آن نور حجابی ظہور کند بعلبہ آن نور حواس خمسہ سالک
 معطل گردند و آن نور را بعلبہ دیدہ معنوی از دیدہ صوری مشاہدہ کند اگر آن
 نور تجلی بر دل سالک قرار گیرد ارادہ و فعل سالک موافق ارادہ و فعل حق گردد و حکم
 ہر چہ بیند از حق بیند و ہر چہ بشنود از و بشنود و ہر چہ داند از حق داند و ہستی حق را
 در جمیع اشیاء ریابد و بسوی او شتابد این مرتبہ قرب نوافل و مقام مشاہدہ ست
 و این را حدی نیست درین مرتبہ اول نظر معرفت سالک از صنع بصانع و
 چون سالک باین مرتبہ رسد بعد از کمال این مرتبہ او را سالک مجذوب میگویند
 و او صدق این حال میگرد و یَیْسَمُّعُنِیْ یُبْصِرُ و یَسْمَعُ و یَبْصُرُ و یَسْمَعُ و یَبْصُرُ
 وَ یُبْصِرُ و یَبْصُرُ مَا لَا تَبْصُرُ اَللّٰهُ فِیْہِ سِت

علم حق در علم صوفی مشہور این سخن کے باور مردم شود و درین مرتبہ بر دل
 سالک گاہ گاہ انوار آن تجلی مثل جسم ظہور میکند و آن را نور حق داند اگر بر حجاب

سالک قرار یابد و قیام نماید درین مرتبه دوم نظر معرفت سالک از صانع ب صانع آید و تجلی
 ذاتی بر دل سالک وارد شود که در آن تجلی آن نورانی مانند بی مثال بیند و هستی حق
 داند و حق را بی حجاب بشیاء مشاهده نماید و هر فعلی و صفتی که از وی از موجودات دیگر ظهور
 آید یقین داند و ملاحظه نماید که این افعال و صفات حق افعال و صفات اوصاف عالم اند
 از عالم ظاهری آیند این مقام قرب فرائض است چون باین مرتبه رسد بعد از کمال این
 مرتبه او را مجذوب سالک می گویند که صفات و هستی ذات حق را در همه شیاء
 جلوه گرمی بیند **مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ** و این مشاهده را نهایتی
 و پایانی نیست اگر ازین مرتبه ترقی در ترقی کند و از فضل آگهی تجلی ذاتی با جمیع صفات
 وارد گردد سالک در آن تجلی ذات جمع متغرق شود درین مرتبه سوم همه صانع بود هیچ صانع
 رنجناظر **إِلَّا أَنَّهُ يَجْعَلُ شَيْءٌ مِّمَّا يَشَاءُ آيِدُ سِرِّهِ مِنْ عَمَلٍ نَفْسُهُ فَقَدْ عَمِلَ رَبُّكَ**
 بکشاید و هر هستی حق در هیچ مانند پس سالک فناپذیر در کل شئی **هَذَا لِلَّهِ الْأَوْجَانُ ظُهُورُ**
 حق باقی ماند همیشه لآن حکماکان در رنجا معانته نماید که همیشه روح که نور ذاتی حق است او را بی چاره
 بیند چنانکه **رَأَيْتُ رَبِّي بِرَبِّي** شاید این معنی است که سالک ذات را بنو ذات
 او تعالی معانته کند و خود را در میان نیابد این را فنا گویند بیان مراتب فنا
 بدانکه فنا را درجات اند و در هر درجه او را حدی است چنانکه ذکر رابع درجه اند ذکر
 جسم ذکر نفس ذکر اول ذکر روح ذکر شه که ذکر آنها بالا گذشت فنا را نیز پنج درجه اند
 اول در مرتبه غلبه که زبانانی که آن را ذکر جسمی گویند فنا صفات ذمیه که صفات
 نفس اماره است در صفات حمیده که اوامر شرع شریف اند میشود دوم در مرتبه غلبه که
 فکری که ذکر نفس است فنا خواهر صفات نفسانی که صفات نفس اماره است در مرتبه
 ربانی می شود تا بر حکام طریقت استحکام یابد و طریق مکاشفه و الهام که مقام نفس بلهیه است
 مکتشف گردد سوم در مرتبه غلبه ذکر قلبی که آنرا مرتبه سیکنید فنا افعال اوصاف موجودات و افعال

واوصاف موجود مطلق میشود تا در حقیقت هر شیئی اثر و افعال حق ملاحظه نماید و طینان قلبی که متعلق
 نفس مطمئنه است حاصل آید چهارم در مرتبه غلبه که روح که آن استشاده گویند فناء کثرت در وحدت
 حق میگردد و باجدیکه در مشاهد او بجز ذات حجت حق هیچ نباشد این مرتبه مشاهد است پنجم در مرتبه غلبه که
 سری که آن را ذات اذکار و نفور از خلق و معاشیه میگویند فناء ذات خود سالک در ذات مطلق
 گردد این معاشیه است و این را فناء سالک میگویند که خود را هیچ وجه و وجود نیابد بعد از آن
 چون یافت فناییت هم مانند فناء الفناء گردد درین مرتبه باقی نماند علم نه ذات سالک است حق
 و نه حقیقت فی حق الله وقت خبر ازین مقام دهد و من زانی فقد زان الحق اینجا
 رو نماید سبب تو درین گم نشود که تو حید این بود گم شدن گم کن که تضرع این بود و
 درین مرتبه سیر الی الله که مقصود سالک است و سیر فی الله که تصور سالک است تمام نموده
 مطلب اصلی وصول یافته جمیع موجودات را از ظهور خود بداند یعنی هستی سالک با کلیه نماند
 اینجا حضرت سلطان العارفين با نیر بسطامی میفرمایند که تا غائب بودم و اورا می جستجو
 و خود را می یافتم اکنون سی سال است که خود را می جویم و اورا می یابم اگر تجلی این مرتبه در تمام عمر
 یک بار بر دل سالک وارد شود او را ولی میگویند این مرتبه گاه گاه رونماید بعضی را در هفته یک است
 یا دو ساعت مانند یک مرتبه و مرتبه وارد میشود و یا هر روز یک مرتبه دو مرتبه تا یک است
 و یا دو ساعت یا سه ساعت این فناییت باقی ماند یا دو سه روز یا زیاده کم و این متعلق
 باحوال عارفان است و هر یک را در اینجا فهم و ادراک گذر ندارد و ذلك فضل الله يؤتيه
 من يشاء پس هرگاه که او تعالی خواهد که سالک ازین فناء بقا دهد بنور وانی خود
 او را باقی گرداند این مرتبه را جمع الجمع میگویند که محل حیرت کبری است و این را مقام
 آخر گفته اند فائده بقا بعد رجوع الی البدایت یعنی در بدایت که در مرتبه تفرقه و ادراک
 من حیث تعینات است نظر مبتدی غیر ظاهر بر مظاهر می افتد و این مقام موجب غفلت تمام
 است و بعد از فناء و رجوع خود بر آمدن از قیود تعینات و شخصیات جمیع بار باعتبار تعینات

در مرتبه
 مقام
 سبب است

دین وقت نظراول بظاہر که ذات مطلق است می افتد بعد از آن بنور آن ذات مظاهر
 تعینات و شخصیات را می بیند اگر چه هر دو مرتبه بهتبار تعینات بایکدیگر نزدیک اند لکن
 ظاهر است که بیان کرده شد پس عارف حق را در جمیع احوال و اوقات معانی کثیر می بیند
 و از حجاب نشود از رویت حق و رویت حق مانع نگردد از رویت اشیا زیرا که عارف
 بحقیقت انسانی خود که الوهیت است رسیده است چنانکه الوهیت را وجوب امکان مستیاب
 همچنان عارف کامل را حق از خلق و خلق از حق حجاب نشود و هَذَا كَيْتُ شَيْئًا لَا وَ أَيْتُ اللَّهِ
 مَعَهُ وَ خَلْقُ رَاعِدٍ مَّحْضٌ بَيْنَهُ وَ خَلْقُ رَامُودٍ مَّطْلُوقٌ وَ زَعْلَمُ حَقُّ خُودِ رَايَا بَدَ كَمَا مَطْلُوقٌ بَقِيدٌ مَدَّةً
 وَ زَنْقِيْدَاتُ خُودِ رَاعِيْدٍ شَاخِطَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ كُوِيْدِ دَرِيْنِ مَرْتَبَةٍ كَمَا
 مَرْتَبَةٍ عِبْدِيْتِ هِيَ خَلِيْفَةُ حَقِّ بُوْدِهِ بِنْدِ گَانِ حَقِّ رَا حَقِّ مِيْرَسَانْدِ ظَاهِرِ عِبْدِ بَاطِنِ حَقِّ بُوْدِ
 اِنْتِقَامِ رَا بَرَزْجِ الْبَرَزْجِ مِيْ كُوِيْدِ وَ جُوبِ اِمْكَانِ دَرِ وَ بَاعْتِدَالِ اِنْدَ كَمَا كِيْ بِرِ دِيْگِرِ كَسِ
 غَالِبِ نَشُوْدِ مَرْجِ الْبَحْرِ كَيْ يَلْتَقِيَانِ بَيْنَهُمَا بَدَنُ رَا حَقِّ لَا يَسْبِيْغِيَانِ وَ اِيْنِ حَفْظِ
 مَرَاتِبِ مَقَامِ اَهْلِ كَلِمِيْنِ وَ تَلَوِيْنِ هِيَ دَرِيْنِ مَرْتَبَةٍ عَارِفِ مَتَصَرِّفِ اَلَمْ كُوِيْدِ شَرْحِ اَلَمْ كَا فِي اَللَّهِ اَوْتِ وَ اَلَا فَرِ
 ظُهورِ نِيْرٍ وَ صَاحِبِ خَستِيَارِ بَاشْدِ مَرْتَبِي حَقِّ كَمَا كُوِيْدِ بَرَزْجِ ظَاهِرِ سَازِ دُوْ بَحْرِ صَفْتِ كَمَا كُوِيْدِ
 مَتَصَرِّفِ بُوْدِهِ اَشْرَاقِ صَفَاتِ بَظُهورِ آرُو دَرِيْنِ مَقَامِ حَالِ تَالِيْعِ سَاكِبِ كُوِيْدِ رِيْرِ كَمَا كُوِيْدِ
 مَتَصَرِّفِ بَصَفَاتِ حَقِّ وَ مَخْلُوقِ بَا خَلَقِ اَلَمْ كُوِيْدِ وَ جَمَالِ اَلَمْ كُوِيْدِ اَلَمْ كُوِيْدِ دَعْمَهُ اَلَمْ كُوِيْدِ
 وَ بَا طَلَبِ اَلَمْ كُوِيْدِ وَ نُوْرِ عَالِي نُوْرِ شَدِيدِ وَ اِيْنِ رَا حُدِي وَ نِهَاتِي وَ پَا يَانِي نِيْسْتِ مَرِيْتِ

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| همیچ کس این در در ادریان نیست | همیچ کس این راه را پایان نیافت |
| ای برادر بے نهایت و گه نیست | هر چه بروی میرسی بروی مایست |

فایده پس طالب صادق باید که شب روز در ذکر ربانی و دلی هر چه خفیه خلوت و جلوه چنان مشغول
 و مستغرق گردد که خود را ذکر او فراموش سازد و محو گرداند بگونه تعالی چندان انوار و اسرار الهی
 بر او اگر جلوه شوند که بیان نیابند و در اشرق آن انوار لذت جمال مذکور تجلی حق بوصول بخامد و

و بمقصود رسد فاکده مگردین جابهوشیار و مراقب باید بود چنان نشود که بنور غیر مقصود داخل
 شود و لذت گیرد و در خسارت افتد و از غیرت معشوقیت سوخته گردد اگر چه جلالی و جمالی
 همه انوار حق اند غیر این را گنجایش نیست اما فرق تمام و حفظ مراتب واجب است و در مجموعه
 و در مومنه فرق ضرور و مناسب است و الا خوف کفر و زندقه است **نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْهَا** اینها
 علامت و آثار انوار محموده و غیر محموده باید دانست بیان کیفیت انوار و آثار
 محموده و غیر محموده بدانکه چون قلب سالک بذکر حق جاری گردد و ذکر در جوارح او سرایت
 کند و از ملوثات و کدورات ماسوا پاک و مصفا و متقا گردد و نسبتی و ربطی بر روحانیت
 حاصل آید و رود انوار غریب میشود گاه در خود یابد گاه در خارج از خود اما نوریکه در دل خود یابد
 یا در سینه یا در سر یا در دست یا در دست چپ یا در گاه در تمام بدن این همه انوار
 محموده اند اما اگر در خارج از خود گاه از همین گاه از جانب سر گاه از پیش پیداشود این همه
 بهتر است مگر التفات را نشاید بدانکه اگر نور متصل کتف است بجز رنگی که باشد ظاهر شود نور
 ملائک است و اگر نور سفید خالص است از کرام کاتبین است و اگر مردم سبز پوشش و خوشتر
 و یا بصورت دیگری یا کز ظاهر شوند ملائکه اند که برای حفاظت تو حاضر اند و اگر نور غیر متصل
 از کتف است یا بر اجزایم است پیداشود آن نور مرشد است که رفیق راه است و اگر
 نور از پیش ظاهر شود نور محمد است که هادی راه مستقیم است **صَلِّ عَلَى اَمِّهِ وَسَلِّمْ** و اگر نور متصل
 از کتف چپ پیداشود آن نور ملائک کاتب سیه است و اگر نور بی اتصال از کتف
 چپ ظاهر شود بجز رنگی که باشد آن نور بلبلین است و نور دنیا هم میگویند علی بن القیاس اگر
 صورت با او از نوعه از چپ یا از پس باشد بلبلین است بلا حول دفع کند و مغرورین
 خوانده بدو التفات نکند و اگر نور از بالا یا از پس ظاهر شود نور ملائک است که محافظانند و
 اگر نور بلا جهت ظاهر شود و در خاطر دشت آید و بعد از رفتن او هیچ حضور در باطن نیابد
 و آن نور بلبلین است بلبلین است لاحول باید خواند و اگر بلا جهت ظاهر شود و بعد از رفتن او

حضور لذت در باطن خود یابد و اشتیاق و طلب غالب بر نیاید کرده آن نور مطلوب است
 لَنْ تَقَالَ اللَّهُ وَايَاكُمْ و اگر نور از بالا زناقت پیدا شود و رنگ آتش در او دارد آن نور خناس و منیر
 و سواش فیلبین البین است اعوذ باید خواند و اگر نور از درون سینه یا بالا دل یابد آن نور صفا
 دل است و اگر نور از دل سرخ یا سفید زردی آینه پیدا شود نور دل است و اگر خالص
 سفید است آن نور روح است که در دل طالب تجلی کرده هستی خود را نموده و اگر نور از جانب
 سر است آن نیز نور روح است و نوریکه بصوت آفتاب باشد آن نور هم در روح است بعضی
 آن نور ذات گفته اما اگر از بالا است ذات است و اگر مقابل است نور روح است و اگر بصورت
 قی پیدا شود نور دل و نزد بعضی اگر مقابل است نور محمد صلی الله علیه و سلم و نوریکه از جانب
 سلطان محمود و سلطان نصیر پیدا شود آن هم نور ذات است اما طالب باید که هیچ از این
 انوار بحسب نور مطلوب مشغول نشود و انشراح و لذت گیرد بلکه در نور الهی هم ترقی جوید که
 تجلیات الهی را انتهای نیست و اگر تاریکی مثل سیاهی کا جل و گرد آن خط نورانی خفیف
 تر و مکر پیدا شود آن نور نفی است اگر بسوی او متوجه شود البته نفی حاصل آید آن مطلوب
 است که از گردت ماسوا بر صفا گردد و در هر تجلی آثاری و افلاکی و صفاتی که انوار آنها
 سفید و بنبر و سرخ است محویت و فنا بر مطلق رو نماید چون باز خویش آید در دوشوق و بهر آید
 عشق در ترقی باشد و از هر تجلی عروج نموده باقسام دیگر تجلیات بیاید و این کیفیت حال
 درقال نمی آید هر چه گذرد و اندام در کمال سیر عروجی تجلی ذاتی بر دل عارف جلوه نماید
 و آن نور تجلی ذاتی بزرگ سیاهی مثل سیاهی چشم است و در آن فنا و الفنا عارف است
 بدانکه درابتدای این تجلیات انوار عالم ناسوتی مناسب است اوصاف رنگا رنگ بر دل لکس
 ظهور گیرد و ساکات نیز مثل آن انوار نور محسوس بوده در آن انوار سیر نماید پس ساکات باید که از
 آنها لذت گیرد و در آن مشغول نشود و آن اصنعت حق دانسته و بر آن شیخ لاکشید بشوق
 تمام متوجه بسوی صانع که مقصود و مطلوب است دست گردانند و الهی متوجه می شود ساکات

باسمان رسد و در آنجا عجایب غرائب سماویه ملاحظه نماید و بارواح انبیاء و اولیاء و قریبها ملاقات
 نماید و ملائک اباقسام جنابم یابد و همراه ملائک خا بر سر ستمان عروج کرده عجاایبات آنها معاینه
 نماید پس مرید را باید که در سیر انهم متوجه نشود و باور و یقین عینی عشق ترقی خواهد باید و الهی از
 توجه مرشد بر عرش و کرسی برسد کرسی را بر از نور عرش عرش را مثل خورشید درختان باید از
 نظاره عجاایبات آنجا چشم منور سازد پس ساکت باید که در تماشای آن نیرذات نگیرد و همیشه را در
 تحت کاشت و با شوق و در عشق طالبی قی گردد و در آن مرتبه نفس مرید صفت عنصیر را
 گرفته و صفت اطلاق پیدا کند مگر تا هم بر آن مطمئن نباید بود که هنوز خطره راه در پیش است
 و از ملاحظه گوناگون اوصاف حق آتش عشق او سبحانه تعالی در دل مرید غلبه کند و عقل و بهوش
 او را سوخته گرداند چون بخود آید غلبه شوق و اشتیاق باضطراب کلمات بیجا گانه عاشقانه بر
 دل رانده اند که چه میگویم در آن حال از غلبه عشق از جمیع تعلقات ماسوا اسیر گردد و طلب
 اشتیاق و یقین عینی روح ترقی آرد اگر ادا الهی شامل حال است میرد ازین تجلیات جهتی و
 کیفیت عروج کرده تجلی حقیقی بی کیف و کم باید و در آن محو مستغرق گردد و از خود و ماسوا بجز
 نشود و بهر حق نه بنمید و یقین اند که حق است چون باز خویش آید از فنا خود زیاده ترور و
 اشتیاق وصال محبوب حقیقی در خود یابد و در سر و نشانه آن حق را در نقیصه خود یافته کلمات منصوصه
 بر زبان آورده اند که چه میگویم و این تجلیات افعالی و صفاتی بودند بعد از آن از ادا الهی متوجه
 با وجود و یقین عینی عشق مرید بر تجلی ذاتی مطلوب حقیقی جلوه فرماید درین مقام مرید چنان
 از هستی خود دور و که علم فنا نیست هم نماند و فنا الفنا پیش آید بعد ازین فنا نیست بقا نیست حقیقی
 مرید را حاصل آید و حفظ مراتب و بهر خلاصه حق یا بچنانکه مذکور شد باب دوم در بیان آن که
 و اشتغال حضرت عالیته قادر حیلانیه حمت الله تعالی علیهم جمیع فیضال و اول و کمال
 بدانکه درین خاندان عالی طلب اول کلمه طیبه ربانی بچهر متوسطا ر شاد و نایند باین طریق که کلمه
 لا اله الا الله را باند و شد از اندرون خود کشیده ضرب الله بزل ضرب کند باین طور و در وقت خلوت

وزنش نماید هر قدر که تواند نگه دار نماید و در آخر صد بار **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** یک بار بگوید و بهتر است
 که یک هزار و یک صد و یازده بار در یک جلسه بگوید چون این فراوانست نماید بجز سه چیز از آن
 که لذت و کرم و محویت و بخیر و نیست ظاهر شود بعد از آن طریق ذکر و اثبات تلقین نماید با طریق
 که در خلوت رو بقبیل باد تا نام دوزانو بشنید و هر دو چشم ببندد و لا نفی را از زیر ناف بقوت
 و شدت برون آورد و در کشیدن تا بگفت رست رسانیده لفظ **الله** را از ارمایع برون
 دهد **اللَّهُ** بقوت برضار دل ضرب کند و از **لا اله الا الله** نفی معبودیه و مقصود دینیه موجود تیه
 غیر الله ملاحظه نماید تا وجود غیر از بصیرت او منقذ گردد و از کلام **لا اله الا الله** اثبات وجود مطلق او تعالی نماید
 طریق حبس نفی و اثبات بدانکه نفس از زیر ناف حبس کند و صورت **لا اله الا الله** را بملاحظه نفی
 ماسوا را از ناف بخمال برآورده برابر پستان رست برده لفظ **الله** را از دماغ بیرون دهد **اللَّهُ**
 بر دل ضرب نماید و وقت گذشتن نفس **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** استسگی و نرمی بگوید و بسینه افشار
 کند روز اول سه بار بعد یک یک بار تا بیج زیاده کند تا دو صد و زیاده ازین برساند فائده
 حبس سابق بیان کرده شد طریق پاس القفاس بدانکه وقت بر آمدن نفس **لا اله الا الله**
 وقت فرود رفتن **لا اله الا الله** از دل بگوید طریق اسم ذات با ضربات بعد از اسم ذات با ضربات
 ارشاد نمایند طریقی است که در یک ضربی لفظ مبارک **الله** را باشد و چهار بقوت تمام بر دل
 ضرب زند بعد توقف کند تا دم ترا گیرد و باز همان طور ضرب زند همچنین معمول دارد و روشن
 نماید و در دو ضربی اسم ذات موصوفه ایک بار بر زانوی رست دیگر بر دل زند و در سه ضربی همان
 اسم را یک ضرب زانوی رست و دیگر بر زانوی چپ سوم بر دل بشدت و چهار زند و در چهار
 ضربی ضرب اول بر زانوی رست دوم چپ سوم در پیش خود چهارم بر دل زند لیکن در یک
 ضربی و دو ضربی و زانو در سه ضربی و چهار ضربی جلسی میباشند

فصل دوم در بیان اشتغال قلوب - طریق شغل اسم ذات خفیه

بعد از اسم ذات خفیه فرماید طریقی است که زبان را کام چسباند و بدل هر قدر که تواند بگوید

شب روز همین تصور باشد تا بخت شود بی تکلف جاری گردد و اگر پاس انفس بندگرم ذات
 نماید طریقتش آنکه اسم ذات را بالا زمان تصور نموده فقط هو را بخمال و از کرده از افلاک بگذرد
 همین طور بچشم اشتغال نماید و طریق ذکر از آنکه شغل مخصوص بین خاندان است بالا ذکر یافته
 شغل سبب رخ اکبر و این چند نوع است اول آنکه حبس دم کرده نظر در میان دو ابرو و از
 نوع دوم نظر در میان هوا دارد نوع سوم چشم رست کشاده و چشم چپ بند کرده در سینه
 راست بینی ملاحظه نور بی کیف وجود مطلق که شمره است از تقیدات نماید تا ظاهر گردد و فانی
 حقیقی حاصل آید اما بشرطیکه هر نوع که عمل نماید پاک نماند و یقین بر آن کند که هر چه می بینم
 و می یابم مقصود من است انشاء الله مقصود خواهر رسید شغل اسم ذات طریق
 شغل اسم ذات آنکه در پارچه کاغذ شکل قلب صنوبری بزرگ سرخ یا نیلگون کشیده
 و در آن نقطه الله را با بطلایا نقره بنویسد و پیوسته نظر بر آن دارند تا آنکه نقش این اسم
 در دل پیدا آید یا صورت و می را بر صفحه دل بنویسد و دمام متوجه بآن باشد تا غیب از حاکم
 پیدا آید طریق شغل موه قاوریه آنکه در قبیل باد بوزن نوشته هر دو چشم بند نموده و
 زبان را بکام چپانیده و بجنون قلب تصور نماید یعنی بزبان دل الله تعالی ملاحظه نور خط نورانی
 از زان بر آورده تا بوسط سینه که مقام لطیفه سرست رساند و از سینه الله تعالی بر آورده
 تا بدماغ رساند و از ام الدماغ الله تعالی بر آورده تا بعرش رساند باز الله تعالی از عرش تا
 بدماغ و الله تعالی از دماغ تا بسینه الله تعالی از سینه تا بنات آرد این جمله یک دوره گردید بعد
 باز از زان شروع کند و هر چند بطور مذکور بطریق عروج و نزول کرده باشد بعضی بزرگان
 همراه این کلمات مذکور الله تعالی کرده کنند برین تقدیر الله تعالی انا با سمان چهارم بزند و الله تعالی
 را تا بعرش رساند و در آن جا چندی قرار کنند ثمرات و کیفیات این شغل تقلم نمی آید
 هر که کند داند بعد از حصول ثمرات ذکر شغل مراقبه یقین نمایند

الله

فصل سوم در مراقبات قاوریه

مراقبه مشتق از رقیب است رقیب گاه بیان آگونی پس دل از یاد سوار و خیال غیر حق
نگاهدارد طریقتش آنکه بر آیت و کلمه که مراقبه آن منظور باشد آن آیت و کلمه تلفظ نموده و
تمام در آن نوبت و حثارت خود را بقید بندشند و دل از سوار خالی نموده در تصور معنی
آن خوب محض نماید چنانکه در آن متفرق گردد و صجل در مراقبه حدیث شریف سرور عالم صلی
علیه السلام است یعنی اَلْاِحْسَانُ اَنْ تَعْبُدَ اللّٰهَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ فَاِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَاللّٰهُ يَبْصُرُكَ و از آیات
کلام الهی شریف گویند که سمر مراقبات است كُلُّ مَنْ عَلَيْهِ فَاِنْ قَبِلْتُ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ
اَلْاَكْبَرِ طَرِيقُشِ آنکه ذات خود را مرده و بوسیده و خاکستر شده تصور نماید و داند که باد او را جا
بجا میگرداند و آسمان را شکافته و تمام عالم را بر هم در هم چنانکه روز قیامت فانی خواهد شد
ملاحظه نماید و ذات مطلق الهی تقدس و تعالی را موجود و باقی داند درین شغل مشغول ماند
تا وقتی که نتیجه او که محویت و بیحویت بوصول بخالد مراقبه دیگر اَللّٰهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ
اِنْوَارِهَا اَلْهَى اَلَّذِي فِي رُءُوسِ السَّجْدِ اَلَّذِي فِي رُءُوسِ السَّجْدِ اَلَّذِي فِي رُءُوسِ السَّجْدِ
و متفرق گردد و همچنین مراقبه است اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَقُولُونَ مَبِئْهَةً فَارْتَدُّوا فِيْهَا اَيْضًا
اَيُّ نَمَاتٍ كُنْتُمْ يَوْمَ يَوْمِ يَدْرُكُكُمْ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ تُبْصِرُونَ فَبَرْوَجٍ مُّشْتَبِهَةٍ
و دیگر کلمات مراقبه که سابق مذکور شده اند بخالیند پس هر گاه که اثرات این مراقبات مترب
شوند و کیفیات و انوار آنها مشهود گردد مراقبه توحید ارشاد فرماید مراقبه توحید و آن بر
انواع است اول مراقبه توحید افعالی طریقتش آنکه حرکات و سکونات تمام عالم را در
سکونات حق داند و فاعلان صوری را بمنزله آلات و حق را فاعل مطلق تصور نماید چون
بر وجه کمال برین حالت ملازمت کند اثرات عجیبه اخلاق پسندیده پیدا آید و خوفی نیست
در نظرشان یکسان گردد و نظم مردان قفس هوا شکستند - ازینکه بد زمانه برستند
و بر فنا چو غوطه خورند - جز حق همه اوداع کردند - دوم مراقبه توحید صفاتی است
و آن اینکه صفات خود و صفات موجودات را پرتو صفات حق داند

دوران مستغرق گردد و ثمرات آن نیز در بیان نمی آید مجمل آنکه صاحب این مراقبه خود را مصداق
 کثرت که در عالم است میداند و صورتش آنکه بدن خود را فراخ و پهنا می یابد باین مرتبه که از
 فرش تا عرش تمام عالم را در گرفته است و همه عالم را در خود می بیند و درین حالت کیفیت عالم
 بر وی منکشف گردد و آن کشف او مطابق واقع باشد لیکن درین توقف نکند و قصد ازان
 با نور کند که حجاب ذات است و گاه انوار رنگارنگ ظهور گیرند و آنهم حجاب ذات بحت اند ازان
 بهم ترقی جوید و حجاب های انوار سخت تر از اندرگاه الهی بعجز و انکسار استند عارف منوره بنظر خیال
 ازان بگذرد و آخرین حجب جمالی است لطیف بی لون که آن را به نسبت سیرنگی تعبیر نمایند آنجا
 سیرنگ است توقف می شود و بعضی آن را مقصود اصلی دانسته در آن مرتبه توقف میکنند و اگر ادا داهی
 و جذبه غلبی شامل حال است تمام حجاب طی شوند و به مرتبه معرفت ذات بحت پیچون برسند و
 در اینجا حالات عجایب غرائب پیش آیند و این را سیر فی القدر می گویند و این را پایانی نیست درین
 مقام را انتهای سلوک و معرفت فرموده اند و الله یؤتی من یشاء سوم مراقبه مراقبه توحید ذاتی
 که همه ذوات را حق دانند و غیر او را موجود ندانند محققان حال این مراقبه منع فرموده اند که فهم آن
 بدون وجدان است نباید بطریق اجمال داناد بخمال باشد بعنایت الهی رفته رفته بروجه کمال کشف
 خواهد شد و در ابتدا حال تنقیض و سستیگان مشغول نشود فائده باید که در مراقبه بغایت ملاکت
 و مشق نماید تا حاصل آید که دل ازان بتکلف باز توان داشت بلکه دل ازان باز داشتن ممکن
 نباشد و ازان حالتی و حضوری و محویت و فی خود و عالم و اثبات حق پیدا آید و اگر یک خطه موقوف
 شود خوف هلاکت و باشد طریق کشف ارواح و ملائکه و هر روحی که باشد پس
 طالب اباید که طرف راست گوید *سُبْحُوْهُ* و طرف چپ *قُلُوْبُ* و طرف آسمان *رَبِّ الْمَلَائِكَةِ* و در دل
وَالرُّوْحِ ضرب کند هزار بار بگوید و توجه بمطلوب کند پس آن روح در پیداری یابد خواب
 ملاقی شود و اگر دو هزار بار بگوید و بمقصود رسد ذکر بر لای کشف آینه رست یا لای
 چپ یا صفا بگوید هزار بار و نیز سه را بجانب کف رست گردانیده یا سختی و در دل

یا قیوم ضرب کند و بر لے دفع بلا همین کنند هزار بار ذکر بر لے شفا کے مریض
در راست یا احمد در چپ یا احمد و طرف آسمان یا وند و در دل یا فخر هزار بار بگوید
ذکر بر لے حصول امور مشککہ و قانع آئندہ بعد تجدید از بطرف رست یا سخی
و در چپ یا قیوم و آسمان یا و هاب و در دل یا اللہ ضرب کند و دعا کند ذکر برای
کشف قبور اول بست و یکبار یا رب بگوید و بطرف آسمان یا ارحم و بر قبر یا روح و در دل
یا ارحم الروح ضرب کند حال میت معلوم شود علانیہ یا در خواب طریق دیگر نزدیک قبر نشین
اول فاتحہ بر میت خواند بعد از آن بطرف آسمان اکتشف لی یا نوذ باز بر دل ضرب کند و اکتشف
لی یا نوذ بعد بر قبر ضرب کند عن حالہ و متوجہ قلب شود ذکر کشف روح مبارک صلی اللہ
علیہ وسلم صورت مثالیہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را تصور نموده در دو خواند بطرف
رست یا احمد و چپ یا سخی و در دل یا رسول اللہ ضرب کند هزار بار بگوید علانیہ یا در خواب
ازین دولت دیدار مبارک مشرف شود ذکر بر لے بر آمدن حاجت ہر مشککہ و مہمی
و حاجتے کہ پیش آید اسم از ہمار حسنہ مطابق حاجت خود گرفته بذكر ضرعی مشغول شود
مثلاً بر لے کشایش رزق یا امان یا بق و برای شفای مریض یا شفا فی و برای حفظ موزیات یا حفظ
و برای گرنگی یا احمد و برای دفع دشمن یا اہل و برای دفع بلا و شرح خاطر یا سخی یا قیوم و علی ہذا التماس

باب سوم

در اذکار و اشغال مراقبات حضرات طریقہ عالیہ نقشبندیہ رحمہم اللہ تعالیٰ

باید داشت کہ چون طالب صادق بتوفیق الہی متوسل بزرگی از بزرگان این سلسلہ عالیہ
مے شود اول او را استخارہ فرمایند پس از دو حال خالی نباشد یا اجازت یا منع در صورت
اجازت با و مشغول شوند و الا جواب دهند کہ قسمتش بجائے دیگر است و نیز توجہ مرث قائم
مقام استخارہ می شود طریق استخارہ آنکہ بعد نماز عشا وضو تازه کرده صد و یک بار

اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي بَصَدَّقَ تَمَامَ نَحْوِ اَنْدَرِثِ
 آنکه آنچه ازین تقصیرات ظاهری و باطنی صادر شده از جمله توبه کردم و از سر نو مسلمان شدم بعد
 دو رکعت نماز استخاره باین نیت که از حق تعالی می خواهم که بر اتباع شریعت رسول الهی
 علیه سلم پسیده مرشدم محکم دارد و دو رکعت در اول بعد فاتحه آیه الکرسی و در دوم با فاتحه قل
 یا ایها الکفران بخواند بخشوع و خضوع تمام ادا نماید و بگوید زاری پردازد بعد سلام نماز صد و
 یک بار کلمه تحمید خوانده و دست برداشته دعا کند چون خواب غلبه کند بر زمین بخسبد و اگر
 مست و سرت اختیار دارد و بعد آنچه در خواب انشارت شود از مرشد بیان کند و اگر در روز اول
 بشارت نشود سه روز بکند و بر استخاره نظر بقلب کند اگر قلب عقدا همچنان محکم است که
 سابق بود همین بشارت است پس مرشد بواقعیت او را تلقین ذکر اسم ذات بوسطه لطائف سته
 نماید باین طریق که زبان را بکام چسبانیده هر دو چشم بند نماید و زبان خیال از دل صنوی
 به بیکی این اسم را غیر ذات نداند و این حیثیت را بوسع خود در حال نشست و برخاست از
 دست نهد بیان لطائف سته و طریق ذکر آنها باید دانست که لطاف
 شش اند یعنی شش موضع اند در جسم انسان که پرفیوض و پر انوار و مشتمل بسیار
 بر کات اند اول لطیفه قلبی که مقام او دو انگشت فروتر زیر پستان چپ است و نور
 او سرخ است دوم لطیفه روحی که مقام او دو انگشت فروتر زیر پستان راست است
 نور او سفید است سوم لطیفه نفس که موضع آن زیر ناف است و نور او زرد است چهارم
 لطیفه سته مقام آن باین سینه و نور او سبز است پنجم لطیفه خفی مقام آن بالای ابرو و نور
 او نیلگون است ششم لطیفه اخفی محل آن ام الدمان است و نور او سیاه است مثل
 سیاهی چشم فاکده بدانکه این لطائف شش گانه را به ترتیبی که مذکور شد بخوبی ذکر نماید
 حتی که خود بر ذکر آنها واقف شود و مرشد بهیست تمام بالقار آن ذکر در لطیفه مرید متوجه شود
 و هستد عار از حق نماید و مرید را بگوید که زبان را بکام چسبانیده از زبان قلب اسم ذات الهی صر

بدانکه در اولان ذکر است
 کرده اند لطیفه قلبی را که
 از حق است در نزدیکی
 شده است یعنی در پستان
 احتیاط لایان لطائف
 و اعتبار از احتیاط کوفات
 بشارت را باین طریق
 فرموده اند و مرشد را
 نشود و ششم ذکر است
 نام سال شش است
 در ششم و ششم
 در شش و شش
 صفت آن است
 علی صلی الله
 داغش ظالمان
 در کتب الله تعالی
 و نور او سبز
 و نور او سفید
 بیشتر خصوص از
 زمین است
 در کتب الله تعالی
 در کتب الله تعالی
 در کتب الله تعالی
 در کتب الله تعالی

زبان بگوید و خود بقوت و همت تمام توجه کند یعنی درین قلب خود را بر قلب مرید تصور نماید
 و خطره غیر را آمدن ندید و بجز قلبی قلب مرید را بطرف خود کشد تا از اثر توجه او در لطیفه
 جنبش پدید آید و ذکر جاری گردد و نور ذکر در دل مرید قوتی پیدا کند و نسبتی و حضوی
 بمذکور تقدس و تعالی ظهور گیرد و باین حیثیت تا یک ساعت کم زیاده بحال مرید متوجه باشد
 و ارواح متبرکه که اکابر این سلسله را شامل حال خود داشته این لطف را از امداد او نشان
 داند فائده باینکه این دل صنوبری است بیانه قلب حقیقی است که از عالم امر است مسمی بحقیقت
 جامع و نیز چون مرید متوجه قلب شود عادات الهی جاریست که از مبداء فیض بواسطه قلب حقیقی
 فیض میرسد چون مشق لطیفه قلبی با تمام رسد و فنا قلبی حاصل آید همین طور لطائف باقی را
 جدا گانه مشق نماید و فنا لطائف عبارت از آن است که در آن لطیفه استغراق بهر سوره
 تکلف نماند و گاهی میباشد که مرید را در لطیفه قلبی تجلیات روید پسندد اما باید که بوسع امکان
 خود را منسوب بخلی بسازد بلکه تنبیه او تعالی را بنظر قلبی متیقن خود سازد و درین لطیفه قلبی
 نفی و اثبات صغیر میفرماید طریقتی آنکه هر دو چشم و هر دو لب بند کرده و هر از زانف بر آورده
 و قلب حبس کند و کلمه لا را از زانف بر آورده تا بگوید یا ساینده الله را از گلو تا لطیفه رسد
 فرود آورده ضرب الله بر قلب بزرگ حیثیتی که اثر ذکر بر همه لطائف برسد و ملاحظه نفی اسماء
 الهیه اثبات ذات مطلق بی کیف کرده باشد اولاد یک مسمی به بار بعد از آن درجه بدرجه بر علایت
 طاق یک یک نیاید کرده باشند تا بست یکبار رساند و مد و شدت نگاها در ذات اثر ظاهر گردد و
 اگر اثر ظاهر نشود دلیل بی حاصلی است باز از سر نو شروع کند و اثر ذکر آنست که در وقت
 نفی وجود بشری منفی گردد و در اثبات آثار جذبات الهی ظهور گیرد درین ذکر چندان
 مشغول نشود که مذکور بر دل و اگر مستولی شود و نام معشوق هم فراموش کند و مستغرق
 بجلوه معشوق گردد طریق شغل لطائف بسته نیست که دم را از زیناف کشیده
 بهمان لطیفه که مشغول آن باید نمود قرار دهد و ذکر اسم ذات الله را ملاحظه معنی و نور آن مقام و

چندان که دست و پد مشغول شود و این اسم را غیر ذات نداند و ذکر این مقامات بدون حبس دم هم می
 کنند و ذکر همان اسم ذات است و طریق ذکر جاربوب این لطائف این است که دم را بشدت
 تمام بملاحظه اسم ذات بدون حبس دم از همان لطیفه که جاربوب آن کس کشیده باز ضرب حق
 بهمان لطیفه زند چنانچه اگر جاربوب لطیفه قلبی کند دم را بشدت تمام از قلب با ملاحظه اسم ذات
 کشیده تا موضع روح رسانیده ضرب دم بملاحظه حق باز بدل بزند و همین طور جاربوب با دیگر
 لطائف هستند در عمل آوردن شرط است و طریق ذکر آره این لطائف این است که دم
 بشدت تمام بملاحظه اسم ذات از همان لطیفه که آره او ورزش نماید و از گون کشیده باز ضرب
 حق یعنی بملاحظه حق بهمان لطیفه زند چنانچه در جاربوب لطیفه قلب گفته شد اما چون از مشق
 لطائف سسته فراغ نماید و ملکه حاصل آید بعده مرشد فرماید که جمع همت نموده متوجه بهمه لطائف
 یک مرتبه شود و مرشد نیز توجه نماید تا بهمه لطائف بخوبی جاری شوند اگر در سیر لطائف چیزی از تجلیات
 و غیره پیش آید و آن متولد بوده مستغنی نشود بلکه طالب ترقی شود قائده بدانکه در اصطلاح ایشان
 این سیر سیر لطائف می گویند چون این سیر تمام شد سلطان الذکر فرماید طریق سلطان
 الاذکار مرید را باید که از سر تا قدم متوجه بهرن موسی وجود خود شده ملاحظه اسم ذات
 نماید و مرشد نیز بهمت تمام و کمال متوجه بهر همه اجزاء مرید شود و این شغل را چندان کنند که از
 بهرن موسی بدن ذکر جاری گردد حتی که اگر خود را غافل سازد ممکن نباشد تا این جا اذکار
 متضمن به لطائف سسته و غیره بوده تمام شد چرا که نزد مشایخ این سلسله قطع این راه جمله
 هفت قدم است پنج ازان از عالم امر که قلب روح و سر و خفی و لطف اند و دوازدهم خلق
 که نفس و قالب اند و قالب مرکب باربعه عناصر است درین صورت ده لطیفه شد شریع سلوک
 از قلب که از عالم امر است می کنند نصف دایره گذشته اند از بر لای همین اقرب است و
 لطائف قالب یعنی اربعه عناصر را در ضمن لطیفه نفس سلوک می فرمایند بعد ازان ذکر نفی و اثبات یا
 ارشاد نمایند بیان طریق نفی و اثبات بدانکه از قدیم بنا بر این طریق و کمالات ولایت

بر همین ذکر است و ذکر اتم ذات در لطافت سسته از تجوید قطب بانی حضرت مجدد الف ثانی قدس
 سره است **طریق مشغل نفس و اثبات آنکه ششم را بسته و زبان را بکام محکم نموده نفس را از**
زیر ناف برآورده در دماغ قرار دهد و حرف کای را از ناف کشیده تا ام الدماغ رساند و از اینجا لا اله الا الله را
بجانب طیفه روحی فرود آورده ضرب لا اله الا الله بر دل بزند و از لا اله نفی ماسوا را الله تصور کند و از لفظ
لا اله الا الله اثبات ذاتی ملاحظه نماید بنده لا اله الا الله و متوسط لا مقصود لا اله الا الله و تهی که موجود
لا اله الا الله تصور کند و منتهای عدد در یکم بست و یکم بست اگر از این مشغل که بی تعلقی از ماسوا است
دل پیدا آید شکر بجا آرد و الا نه باز از سر نو شروع کند تا اثر حاصل آید طریق اذکار تکرار اسمی تمام شد
اکثر سلوک مشایخ نقشبندیه تا با پیماست بعد از آن مراتب مراقبات و افکار که مذکور میشوند دل
مربط را فنا را فعلی که آن را مراقبه توحید افعالی می گویند تلقین فرمایند مراقبه توحید
افعالی طریقش آنکه مرید افعال خود را در جمیع موجودات مظهر افعال حق دانند و در همه اشیاء او را
فاعل مطلق تصور نماید فاعلیت غیر از نظر بر خیزد بعده مراقبه فنای صفات که آن را مراقبه
توحید صفاتی می گویند ارشاد نماید یعنی همه صفات خود را و صفات جمیع موجودات را در صفات
حق مستهلک داند حتی که مصداق حدیث قدسی کُنْتُ لَهُ سَمْعُهُ وَ بَصَرُهُ لَمْ يَكُنْ لَهُ دَبْدَبَةٌ بعده مراقبه
فنا در ذاتی که آن را مراقبه توحید ذاتی می گویند طریقش آنکه مرید را باید که در اندرون قلب
حقیقه که سر اسر نور است نظر انداخته ذات خود را و ذات همه موجودات را مظهر ذات حق دانند
و ذات بی جهت و بی کیف را در آفاق و نفوس یعنی در اندرون بیرون خود حاضر داند و جزاوی
را نه بیند ازین دانش گاهی غافل نشود اگر غفلت آید باز رجوع باین معنی شود تا آنکه در نور شایسته
شش مستغرق گردد و بجز ذات مطلق خود را و غیر خود را نیابد بلکه بعضی بزرگان برای تکمیل این
نسبت مراقبه قوایری می کنند طریقش آنکه حقیقت جامع را مثل آفتاب خیال کند و جمیع موجودات
را قوایر تصور نماید که مقابل آن آفتاب اند و تمام قوایر بر نور واحد منور گردیده اند
در آن موجودات بجز یک نور نیست اگر این مراقبه را کمال رساند و مطلق را در جمیع افراد ساکن

در جمیع افراد ساری دیده دیگری را موجود نه پندارد من عرف نفسه فقد عرف ربه
 جز بنیقام است و تمام اشیا را بطبیعه شهود احاطه معیت او تعالی عین او تعالی یابد این
 در اصطلاح این قوم توحید وجودی میگویند این ولایت متعلق بلطیفه قلب است که از عالم
 امر است و محیط همه اشیا یعنی این ولایت از و میخرد و اگر همه اشیا را از نظر اندخته و گم کرده
 مشاهده جمال الایزال حق رونمود این نسبت را توحید شهودی میگویند و این ولایت
 علاقه بلطیفه روح عظم که محض نور است میدارد و این هر دو مرتبه ولایت خاصه او بسیار
 است است درین مرتبه علم لدنی و مرتبه قطیعت و ابدانیت و غیره امور دیگر حاصل میگردد
 و الله یورث من یشاء چون این نسبت بحال رسد میرد باید که برین تجلیات مشاهدات اند
 یافته قرار گیرد بلکه طالبی شود اگر چه این هم کمال ولایت است اما درین مرتبه نوعی شکر است فهموم
 میشود تا وصول مطلوب حقیقی بی تعلیس اشیا باشد بعد مرید را باید که با دلتوجه مرشد خود را از تجلیات
 این تجلیات مشاهدات و واردات اگر چه لطیف باشد و آنچه ذهن نشین است از حق با غلبه از
 غیر حق خالی و صاف سازد و بتلقین شد بر آفتاب یافت و وراء الوار مشغول شود و مرتبه نیابت
 طریقی آنکه لطیفه سری را از واردات مذکوره خالی ساخته نظر باطن بر آن ارد حق تعالی را بتبیین
 تمام تصور نماید و هر چه در ذهن خیال او باشد از همه پاک منزه بی جهت و بی کیف او را بطلان
 در نظر او غیر مطلوب نگذرد حتی که بخیر نور تقیین معلوم هیچ نماند همچنین تنزیه بلا نهایت رساند و هیچ
 جا قرار نگیرد و بسیت ای برادری نهایت در گهی است - هر چه بروی میسری بروی میسرت
 چون حاجت نفسی نماند و آینه سری از توجهات و تصورات صاف و مصفا شد و بی جهت بی
 کیفی رونود مرتبه نیابت و وراء الوار و ولایت خص که ولایت ملائک متفرع است بوصول
 انبامید و این ولایت متعلق بلطیفه سر است و الله اعلم بهیت هر که از فضل حق باشد مدد
 این همه نماز حق او را رسد + بدانکه چون مرید بطیفه سری را از تجلیات اگر چه مشاهده باشد
 خالی ساخت داخل دایره حقیقی شده لیکن چون حقیقت آگاه نیست از باب چهل است پس اگر

پس اگر ادا و الهی و جذبه معنوی شامل حال است جمیع مراتب عنصری و نوری را طی کرده آید بعد از
نیافت و راه الورا حقیقت نیافت که مرتبه ولایت خصل الحوص که ولایت انبیا علیهم السلام است
روی نماید پس وصول این نسبت محض سعی در خلوت و تخیله باطنه من جهت حقیقت از یافت حق و غیر
حق است حاصل اینکه اول ولایت خاص اگرچه ولایت است لیکن درین ولایت وجود غیر
در نظر است یعنی تمیز و مظاهر و ظاهری است پس این به نسبت مرتبه عالیہ ایشان بوی شکر
می آید و در ولایت محض اگرچه تنزیه است که جمیع مراتب ذاتیه و صفاتیہ و کمالیہ خود را منظر ذات
و صفات و کمالات حق تعالی می بیند و بجز منظریت او هیچ نمی یابد و تنزیه او میکند اما تنزیه
سائر الناس پیش تر به علو نبیاء علیهم السلام حکم تشبیه دارد پس دل را از قصو
غیبت که نزد ایشان غیر حق است و او تعالی از ملاحظه تنزیه نیز منزله و پاک است تعالی الله
عَنْ ذَلِكَ عَالِمٌ کَمِیْدًا از هر دو خیال خالی سازد و طالب ترقی شود تا تجلی بی کیفی و بی همتی
بر دل مرید وارد میشود و تجلیات انوار قدم تجلی گردد و هر چند خلوص زیاده دخل در دایره این
ولایت بیشتر بعد از ان کمالات نبوت نبیاء علیهم السلام است و حقیقت این مرتبه خارج از
تحریر و تقریر است اما محققان این قدر فرموده اند که اگرچه ولایت نبیاء و نبوت ایشان هر دو
در دایره اصالت اند و هر دو از ظلیت خالی و مبرا لیکن این قدر است که در ولایت وصول
بحقیقت صفات حضرت عزت جل شانه است و در نبوت وصول بحقیقت ذات بخت است
تنفاهات مراتب استعدا و چه چنانکه فرموده قوله تعالی إِنَّكَ الرَّسُولُ فَصَّلَاةُ الْبَعْضِ عَلَى الْبَعْضِ
وَمَا تَنَالُهُ بِحَالٍ رسد ملاحظه از میان بر خیزد و بمقام حضور و حضور نور علی نور
رسد که مرتبه بقا با الله است ذکر مراتب از کار و شغال علیه نقشبندیه
بطریق اجمال و مختصار رقم آمده اگر به تفصیل باید از کتب ایشان مثل نسخه تبرکه انوار محمدیه
مصنفه حضرت مولانا و استادنا مولوی شیخ محمد فاروقی قنونی سلمه الله تعالی
که خلیفه خاص حضرت مرشد دم و یادیم قطب الاقطاب مولانا سیاحیو نور محمد شاه جهنجانوی اند

قدس الله سره باید جست اما در بیان اشتغال طریقه احمدیه حضرت شیخ عبد الاحد الکاتبی ناز را بحکم
مکتوبی مسمی کجیل الجواهر بغایت متین است و در طریق تفصیل مراتب سلوک این طریقه به تفصیل تمام
باحسن وجه در رساله آنها را رابعه مولفه حضرت شاه احمد سعید دهلوی رحمه الله علیه که
بغایت پسندیده است مرقوم است فقط اکنون بعضی کلمات مصطلحه حضرات نقشبندیه که
بنابر این طریقه بران است بقلم می آید باید دانست و یاد باید داشت و آن را پیشوای خود
باید ساخت و آن این است هوشش دردم - نظر بر قدم - سفر در وطن خلوت و در انجمن
یا در گرد - بازگشت نگه داشت یا در داشت و قوت زبانی و قوت عدوی و قوت قلبی -
یازده کلمه اند هوشش دردم عبارت از آن است که همیشه هوشیار و آگاه بر
نفس خود باید بود تا که دم بغفلت نه بر آید و این شغل دافع تفرقه نفسی است نظر بر قدم
آنست که در آمد و رفت راه هر جا که باشد نظر بر پشت پا دارد تا ناظر پیرا گنده نشود و جمیعیت
اقرب باشد و در ابتداء دل تابع نظر است و پریشانی نظر در دل تا تاثیر میکند و شاید نظر
بر قدم اشارت بسیرت سیر سالک بود و در قطع مسافت هستی و طی عقبات خود پستی
یعنی نظار هر جا که نشی خود فی الحال قدم بر آن نهد سفر در وطن آنست که سالک
در طبیعت بشری سفر کند یعنی از صفات ذمیمه بصفات حمیده بر آید که معنی تخلق و با اخلاق
الله است خلوت و انجمن آنست که بظاهر با خلق و بیاطن با حق تعالی بود یعنی با همه حال
متوجه الی الله بوده باشد یا و گرد و عمارت از ذکر لسانی و قلبی است یعنی دور کردن غفلت
را بنده حق تعالی بازگشت و آن این است که هر بار یکبار ذکر زبان دل کلمه طیب را گوید
در عقب آن بهم بدل مناجات کند که الهی مقصود من تویی و رضای تو ترک کردم و دنیا
و آخرت را برای تو عطا کن نمای خود و وصول تمام بدرگاه خویش و این شرط عظیم است
و ذکر از این غافل نشود نگاهد اشت مراد از مراقبه خاطر است از خطره ماسوا الله چنانکه اگر
در یک دم صد بار کلمه طیب آگوید خاطر بغیر نرود بلکه از اسرار و صفات هم غافل بوده احدیت

صلوات الله علیه
و آله و سلم
و علیهم السلام
و علیهم السلام

مجرده را و در الورا را منظور نظر داشته باشد یا دو شست عبارت از توجیه بودن بحق تعالی
 است بهر دم و بهر حال سبیل ذوق و بعضی گفته اند که حضور بی غیب است و نزایل تحقیق
 استیلا بر شهو و حق بردل تبو توسط حریف آتی که کنایت از حصول یاد و شست است و این امشاه
 گویند و حق این است که این مقام مذکور که توجیه تمام بحق است بدون فناء تمام و بقا کامل
 حاصل نمیشود و **وقوف مانی** آنست که نبه بهر حال واقف احوال خود باشد اگر بطاعت است
 شاکر باشد و اگر معصیت است عذر خواهد یا آنکه باس انفس انگاهدارد که حضور میگیز در غفلت
 و علی هذا القیاس در قرض و بسط استغفار و شکر باید و این محاسبه گویند و **وقوف عدوی**
 و آن عبارت از رعایت حدود طاق در نفی داثبات است چنانکه گذشت و رعایت عدد در ذکر قلبی
 موجب جمع خاطر متفرقه است و **وقوف قلبی** آنست که در آگاه و دوقت باشد با حق تعالی و
 یا وقوف قلبی عبارت از آگاهی و حاضر بودن دل است بجناب حق تعالی بوجهی که دل را
 ناپسح علاقه بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که در حین ذکر ارتباط و آگاهی موجب شرط
 است که محققان فرموده اند که اگر طالب ذکر قلبی درگیر و تاثیر نشود ویر از ذکر باز داشته
 بوقوف قلبی امر فرماید تا زود ذکر در گیرد و تصرفات مشایخ طریق توجیه شیخ خود را
 از همه امور خالی ساخته متوجه شود بسوی نفس ناطقه خود در نسبتی که در مریدانقایش منظور
 باشد و توجیه خاطر صرف بحالش نماید و تصور کند که کیفیت و جذب از من در مرید سیر است میکند
 بفضله تعالی افاضه نور و برکات حسب استعداد آن میشود بعد ابرار لطیفه قلب بر هر لطیفه
 درجه بدرجه توجیه نماید و همچنین در انظار انوار و ترقیات لطائف مرید باین طریق توجیه کنند و بر مرید
 غائب تصور صورت او نموده توجیه غائبانه مینمایند و فائده او را میرسانند **طریق سلب**
مرض آنکه حالی کند نفس در از نیمه طاری خیال کند نفس در ایما یا آن بیمار که برض دارد پس آن
 مرض منتقل می شود از مرید بسوی او و این از عجایب صنعت آبی است در خلق دیگر طریق **مرض**
مرض تو بختی آنکه بجهت بخاره صاحب نسبت و ضو کرده دور کت نقل ادا نماید و در دستها

خوانده و بجزواری بدرگاه محیب الدعوات التجانی نماید که از مریض مرض - و یا از عاصی معصیت
زائل شود بعد از آن مقابل مریض یا عاصی بنشیند و دست تمام جمع نموده و قیقه نفس بگیرد
تصور کند که مرض از قلب مریض و یا معصیت از عاصی میگیرد و میکشد و در آن وقت نفس او وقت
گذشتن نفس خیال نماید که آن مریض و یا آن گناه از اندرون سبب کننده بر زمین می افتد و بوضوح تعالی
مریض شفا یابد و عاصی توبه کند طریق در یافتن نسبت اهل اندر زنده باشد یا
مردود طریقت است که بنشیند و بروی او اگر زنده است و اگر مردود است مقابل قرار گیرد
خالی کند نفس خود را از هر نسبت و التجانی بدرگاه علام لغیوب که یا علیم یا خبیر یا مبین
خبر ده مار او آگاه کن از کیفیت باطن این شخص و متوجه شود بسوی روح او زمانی چند متصل
کند روح خود را با روح او بعد و قه جوع کند بذات خود پس هرگاه در یابد و نفس خود را از
کیفیات پس بداند که این نسبت آن شخص است و همین طریق در یافتن خواست طریق
در یافتن خطره نفس خود را از حدیث نفس و از هر خطره خالی ساخته بدل بسوی قلب
او متوجه شود هر چه از خبر یا شد در خاطر خود کند پس بداند که از دست طریق کشف
وقایع آئینده بطریق مهوود دل خود را از هر خطرات پاک نموده اول بجناب قدس عالم است
و اخفی التجانی یا الله یا علیم یا خبیر یا مبین آگاهی بخش مرا برین واقعه پس اگر قطع
شد تمام خطرات و حاصل شد انتظار کشف آن واقعه مثل تشنه که آب آید و خواهد پس
متوجه کند روح خود را ساعت بساعت بسوی ملا علی یا ملا سفلی بقدر تقدیر خود و بهیئت تمام
پس منکشف خواهد شد آن واقعه یا از یافتن یا بیدار شدن یا در خواب طریق دفع بلا بطریق مهوود
تحلیل کنند آن ملا بصورت مثالی و توجه و بهیئت قوی نماید برای دفع بلا با داد آگاهی دفع خواهد شد اما این
تصرفات عجیبه غریبه بدون حصول نسبت فنا و بقا دست نیابد و این معاملات از متوسطان سلوک
الشرع میشوند و از منتهمیان سبب عدم انتفات شان با مورد کوره کونی که ظهور گیرند و نیز باید دانست
که ضرورت نیست که همه کشف و افادات عارف صحیح مطابق واقع باشد زیرا که کشف قیام از امور غیبی است که تمام حقا

هم دارد گاهی باشد که خلوت افق افتد پس انظار این چنین موید پیش یار و یار را حاصل است و عیون
باب چهارم در بیان کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز و دیگر اعمال متفرقة
 باید دانست که بهترین سلوک الی الله سبب طریق و کفر و موده اند اول ذکر کلمه طیب لا اله الا الله
 محمد رسول الله و دوم ذکر تلاوت قرآن شریف سوم ادای نماز باقی اذکار درین مندرج اند و از فضیلت
 اینها قرآن و حدیث و آثار صلی علیهم است و این مختصر محال آن نیست که نظم آید و برکات و کیفیات
 اثر آنچنین است این ذره بمقدار راجحه قدرت که بیان ساز و فضیلت کلمه طیب برای طالبان صدق
 همین پس است که یک قسم از کلام بر نفی ماسوا الله نهد و دیگر قسم از لا اله الا الله منقاس نهاد
 و اصل حق گردد و از فضائل قرآن شریف طالبان همین کافی است که از مشغولی و حضوریت حق
 و تکلامی او تعالی حاصل شود و نماز جامع این هر دو است و دیگر جمیع اذکار و عبادات و دعاء و
 تسبیحات که من شایسته است و نیز مدارج پیشمار و نماز من حبیب که بیان نش از طاقت بشری دور است
 سالکی که غلبه تفراق و جذبات از نماز باز دارد از مدارج بسیار محروم ماند بلکه مقصود اصلی زنده نماز است
 از اسرار الهی در میان عبد معبودا که مومن در مشغولی آن قاطع از ماسوا و قریب بمحضرت حق تعالی
 حاصل است پس طریق سلوک که بواسطه کلمه طیب است بیان کرده شد اکنون چیزی طریق و
 کیفیت تلاوت قرآن و ادای نماز بطور طالبان حق بیان کرده می آید اول بیان طریق
تلاوت قرآن شریف بدانکه تلاوت قرآن افضل عبادت است و کدام طریق بر آن
 تقرب الی الله سواهی و افضل بهتر از تلاوت قرآن نیست پس آداب و استحباب او آن است
 که با خلاص تمام با طهارت کامل رو قبله یا بر تنبل و خشوع و تحرن بعد از اعوذ و بسم الله
 بلا خطه آن که کلام با خدا می کند و گویا او را می بیند و اگر نه تواند بداند که او را می بیند
 و با او امر و نواهی مرا حکم می فرماید و بر آیت بشارت فرحان و بر آیت وعید ترسان و گریان
 باشد و بجز و الحان خوشش که موجب جمعیت خاطر و دفع غفلت است بخواند و این عام
 است و طریق خاص آنکه طالب با شرایط مذکور در خلوت که کدام محل خلوت نباشد بعد از ادای

دو رکعت نقل بآداب و حضور تمام بشیند و قرآن شریف را و بر و به بند و عظمت کلام کبریا می بخندل
 خود ملاحظه نماید دل را از جمیع خطرات خالی کرده متوجه حقیقت قرآنی که صفت کلام نفسی حق است گردد
 و درین مرقب اندک توقف کند چون خاطر جمع شود و حضوری بحق تعالی چون شاگرد پیش
 استاد یقین حاصل آید بعد از بسم الله شروع و خضوع تمام با ترتیل و تجوید چنانکه پیش استاد
 میخواند هیچ دقیقه و قسرت و فراموشی ندارد تلاوت نماید و در حین قرات خیال کند که زبان درین لسان
 اول صنوبری هر دو برابر تلفظ میکنند ازین ملاحظه غافل نشود و اگر غفلت آید زود و آهسته خوانده دل را
 حاضر کند چون ازین مشق جمیع خاطر و حضوری بحق تعالی حاصل آید بعد از آن تصور کند که هر
 بن موسی جسد قاری برای قرات قرآن زبان گردیده و از هر بن موالفاظ می آیند و تمام قالب
 قاری حکم شجره موسوی پیدا کرده است درین ملاحظه در حین قرات مستغرق گردد چون درین ملکه
 حاصل آید بعد از آن در وقت تصور کند که حق تعالی بزبان قاری میخواند و او می شنود و بعد از آن
 تصور کند که سالک می خواند و حق بگوش سالک می شنود چون درین ملکه شود بعد از آن در قرات
 خود تصور کند که او تعالی خود میخواند و خود می شنود و این هیچ نیست نه وجود سالک و وجود موجود
 بجز آنکه آواز نیست که از هر جهت می آید و سالک درین محو است چون این مرتبه بحال رسد بفضله تعالی
 امید است که معنی حق و اسرار قرآنی منکشف گردد و سالک بطلوب خود بهر بیان طریق ادا
 نماز سالک طریقت را باید که مرادای هر اعمال خصوصاً نماز بر مغز و ارواح آنها که مراد از حبلی
 و اخلاص نیت و خشوع و قبولیت بدرگاه او تعالی و محویت پیش احدیت است و اینها ظاهر و باطن
 اما اگر چه نماز مهمل حقیقت حقیقت نماز است و بدان رسیدن و چنان گذاردن شکل است
 و معنوی بسیار دارد و لیکن چه و کوشش میباید کرد و مگر خدا تعالی آسان گرداند و اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى
 مُحَمَّدٍ وَآلِهِ إِنَّهُمْ سُبُلُنَا طریقی ادایش آنکه اول نماز را صورتی تصور کند که دل و
 نیت خالص و روح او حضور و تن او اعمال ظاهر و حضار و ریه و ارکان و حواس او
 تعدیل ارکان و تحسین قرات است تا یکی ازین مراتب نباشد نزد مهمل الله نماز نبود و نیز نماز را

طهارت حقیقی باید که بی آن تیر نماز نشود و آن طهارت دل است از اسوائه که نظر قبولیت
حق بر دل است ان الله لا ينظر الى صوركم وَاَعْمَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ اِلَى قُلُوبِكُمْ وَيُنَظِّرُ
پس هرگاه که دل نجس است بدن چگونه پاک شود که بدن تابع دل است پس چنان کن که دل
از غیر اسد پاک باشد و جز حق تعالی ستمی که است و سزاوار بر رگی و پیکس انداند تا قول اسد کبر است
آید و چون دست برای تکبیر بر داری دانی که از دو جهان دست برداشتم در وجهت و نهی
روی دل جهت تمام متوجه حق بود و چون الحمد لله گوئی بدانی که در عالم هیچ کس ستمی جز نیست
و جمیع محامد و ارجح است در ذیل لعالمین تصویف کنی که نیست رب بجز او تعالی و در الرحمن الرحیم
اسید بر کرم و رحمت او داری و بدان و اتق باشی و در هالک یوم الدین خوف را پیش گیری
و روز قیامت را مشاهده کنی و الا مریق مبین لله یقین نمائی و چون ایتا که تعبد و گوئی
یقین دانی که لا موجود الا الله و در ایتا که تستعین به بحقیقت ملاحظه کنی که لا عامل
الا الله و در اهدنا الصراط المستقیم بدل را بی طلبی که حق رساند و از هر اظالم الذین انعمت
علیهم آن را بی خواه که بسیار و اولیا رفته اند و در غیر المضروب علیهم صوره و الا الضمیر الذی
پناه جواز غضب و از گمراهی نفس خود و در حالت قیام استقامت بر طریق شریعت
و طریقت خواهی و در رکوع عظمت الهی و تذلل نفس خود و در سجده فنا نفس و ثبات حق خواهی
و در تشهد محویت خود بشا به حق خواهی و در آن کوشی که هر چه در نماز خوانی بدان صادق باشی
فَمَنْ أَظْلَمُ مِنْ كَذَّبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ وَدَّ حُضُورَ وَاحْصِلَ جِهْدُ كُنْ وَهَرِ نَازِي
که بجا آری مراقت باش در آن و اگر حضوری نبوده باشد باز اعاده کن و اگر باز و حضوری
فحضوری واقع شود باز اعاده نمائی حتی که پنج یا هفت بار همین طور کنی اسید قولیست که حکم کند
مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَهُ فَعَلَهُ عَنِ جُودِهِ يَابُنْدَه اینه این دولت بوصول انجامد و نیز برین قناعت
مکن بلکه سهواره بتجی بصفت ایجابی او تعالی باشی تا بنماز حقیقی برسی و حق را یابی و بگوئی و
برین عمل نماز است دست از طلب ندارم تا کام من آید - یا جان سید جان یا جان تن بر آید

انشاء الله تعالی دست طلب به اسن مطلوب به بند بند و کره طریق دیگر در اوار نماز
 بدانکه وقت ادای نماز روی قلب را متوجه بسبوی حقیقت کعبه که صفت موجودیت حق است
 سازد و نور حقیقت نماز را که صفت الوهیت او تعالی است ملاحظه نماید و تصور حقیقت خود که
 مرتبه عبودیت است بجز تمام پیش آورد و خالص نیت ادا خدمت عبودیت کند و برای بکبر
 دست بردارد و خیال نماید که از هر دو جهان دست برداشته رجوع الی الله گشته و بگوید
 الله اکبر و تصور کند گویا که نفس خود را به بکبر فرج کرده فنا ساخت و بتسبیح و تحمید قرار است
 شروع کند و در قرات ملاحظه قبولیت حق تعالی کند چنانکه در حدیث شریف آمده است
 که وقتیکه گفت بنده الحمد لله رب العالمین فرمود حق تعالی ستایش من کرده بنده من بچین
 گفت اللهم انی استعینک فرمود حق تعالی بر من توانا کرده بنده من چون گفت فایک یوم الدین
 فرمود حق تعالی بیان بزرگی من کرده بنده من هر گاه که گفت ایاک نعبد و ایاک نستعین
 فرمود حق تعالی که این در میان من و در میان بنده من است و مرنبه مرست آنچه خواست
 وقتیکه گفت اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین
 فرمود حق تعالی این برای بنده من است و مرنبه مرست آنچه خواست
 پس در ملاحظه مجادیه متفرق گردد و در رکوع نظر بر پشت پادارد و ملاحظه عظمت و کبریا می او تعالی و
 تذلل خود کند و در سجود نظر بر پیراهنی دارد و ملاحظه علو او تعالی و تحقیر خاکساری خویش نماید
 و در قاعده نظر بر پینه دارد و ملاحظه معنی التحیات کند و در آن حالت یقین داند که در حضوری حق تعالی
 و مجلس انبیاء و اولیاء داخل است و نیز در هر نماز ملاحظه ان نعم الله علیک تراست و در هر رکوع
 خطه آید ملاحظه لا صلوة الا بخضوع القلب دفع سازد و در قرات آواز تلفظ چنان باشد که
 که گوش خود بشنود بلکه هر که برابر او باشد هم آوازه نماید اما چندان چه نگوید که آواز از خلق
 بر آید الا در نماز چه طریق دیگر نماز بشماره اطمینان در حالت نماز و حقیقت صلوة را مثل
 ستاره روشن در صحن قیام بر سجده گاه و در رکوع بر پیشانی و در حالت سجده بر پیراهن و

و قعود بر این سینه مشاهده کند و متفرق گردد پس چون باین طور مذکور در ادائی نماز منرا اولت مشتق
 نماید بعونه تعالی نماز حقیقی رود و در حقایق و معارف گوناگون بکشوف گردد و مرتبه الصلوة حراج
 المؤمنین همین است که مقصود دنیا و دایهها را که پشتن و باحق پیوستن است و الله یبدن فی
 من یشاء و خداوند ما را و هیچ دوستان ما را و همه طالبان حق را ازین دولت مشرف گردان
 و دین بپیران و برانگیزان بمنه و کرمه و بمرت انبی و آل و صحابه جمیع آئین آئین همین
 طریق حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه و سلم
 بعد نماز عشا با طهارت کامل و جامه نودستمال خوشبو باد ب تمام رو بسوی مدینه منوره نشیند
 و متحی از جناب قدس حقیقت محمدی برای حصول زیارت جمال مبارک صلی الله علیه و سلم شود
 و دل را از جمیع خطرات خالی کرده صورت آن حضرت بلباس بسیار سفید و عمامه سبز و چهره منور
 مثل بدر بر کرسی تصور کند و الصلوة و السلام عليك یا رسول الله رست و القلوة
 و السلام عليك یا بنی الله چپ و الصلوة و السلام عليك یا حنیف الله در دل
 خود ضرب کند این درود شریف را هر قدر که تواند پی در پی تکرار کند بعد از ان این هر سه و
 اللهم صل على محمد كما أكرمتنا أن نصلی عليك اللهم صل على محمد كما هو
 أهله اللهم صل على محمد كما تحب و نرضاه هر قدر که تواند بعد طاق بخواند
 و بوقت خفتن نسبت و یک بار سوره اذا جاء نصر الله و تبحر حال مبارک کند و گوید ان
 سر بسوی قطب و رو بقبله و بر دست راست بخشد و الصلوة و السلام عليك یا رسول الله
 خوانده بر کف رست دیده و زیر سر نهاده بخشد این عمل شب جمعه یا شب دوشنبه کند
 چند بار عمل آرد ان شاء الله تعالی بمطلوب خواهد رسید

طریق صلوة کن فیکون برای مشرک کشانی سیرع الاثر است
 هر کسی را که حاجتی سخت و دشواری پیش آید در شب چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه با طهارت تمام
 و خلاص کامل دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول سوره فاتحه یک بار و سوره اخلاص صد بار

بکند انتشار همه هر چه مقصود باشد معلوم شود دیگر طریق سوره فاتحه یک بار سوره ناس سه بار
سوره فلق سه بار سوره اخلاص سه بار سوره کافرون سه بار سوره اذکار نصر الله است پنج
بار بعد هر قدر که تواند درود شریف بخواند چند آنکه درود گویان بخشد بوقت خفتن بدست راست
تفت زده دست زین کلمه بخشد

کیفیت اعمال متفرقه صبح و شام

بد آنکه شاعری اشتغال قلبیه را ضرورت است که سوای فرائض و واجبات و سنن بعضی از عبادات و
طاعات و اوراد و وظائف لسانی که ممد و مقوی و مفید صفاتی قلب باشد بعمل آورد چنانچه نماز
تهجد که دوازده رکعت است و زمان شروق که شش رکعت است و دو تیر آمده است و چهار رکعت
صلوة الضحی و چهار رکعت صلوة الزوال و شش رکعت صلوة الاذانین و سبست رکعت
هم آمده اند و چهار رکعت سنت قبل عصر و چهار رکعت قبل عشاء و روز جمعه صلوة استسبح اگر
فراغ باشد بخواند و سه روز ایام بیمن و روز پنجشنبه و دو شنبه و شش روزه شوال و نه روزه
اول ماه ذی الحجه و اگر نتواند روزه عرفه ضرور دارد و روزه عاشورا و شش روزه اول ماه ربیع
اول شعبان دارد و تلاوت قرآن شریف بقدر یکم در چهل روز ختم کند و در میان سنت و فرض
صبح چهل و یک بار سوره فاتحه مع تسبیح بخواند و بعد از صبح سوره تسبیح ده بار کلمه چهارم و صد بار
سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ و بعد از استغفار بخواند و صد بار استغفار صبح و شام و کلمه صد بار و
چهل و یک بار یا حی یا قیوم لا اله الا انت استغفار ان تجیی قللی یسور معنی تبارک ایا الله
درود شریف اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد بعد از هر وقت که بخواهی
هر قدر که تواند بخواند بعد از نماز ظهر سوره فتح و نیز اگر تواند منزل دلائل الخیرات نیز بخواند و بعد
نماز عصر سوره عم یسار لون و صد بار یا کریم و بعد نماز مغرب سوره واقعه و بعد از غروب
سوره ملک و یا سوره سجده و صد و یک بار یا حی یا قیوم بحسبک الله تعالی اول و آخر
روز و یازده یازده بار حضرت و قلب تصور معنی بخواند صبح و شام سید الاستغفار یک بار و نود و نه نام یکبار

اللهم انت السلام ومِنك السلام والیک يرجع السلام حينئذ بنا بالسلام
 وادخلنا دار السلام تبارکت وبنات تعالیت یا ذا الجلال والاكرام وایة الكرسی وآیت
 آمن الرسول تمامه سورہ یک یک بار واعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق سه بار
 وآیات آخر سورہ حشر یک بار و سه بار بسم اللہ الذی لا یضر مع اسماء تنفی فی الارض
 ولا فی السماء وهو الشیمیم العظیم خواند و سه بار رضیت بیا لله ربنا
 ویا اسلام دینا و بمحمد نبیا صلی الله علیه وسلم و یک بار حزب البحر
 اگر تواند خواند بعد از ایتہ الکرسی یک بار و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار
 الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یک بار چهارم کلمه یعنی لا اله الا الله
 وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت یموت بیدیه
 الخیر وهو علی کل شیء قدیر خواند و در وقت شروع طعام بسم الله الخ بعده
 اللهم بارک لنا فیہ و بفرغ طعام الحمد لله الذی اطعمنا و سقنا و ادا لنا
 وجعلنا من المسلمین خواند و وقت خواب سورہ فاتحه و ایتہ الکرسی یک یک بار و فتن
 سه بار و آیات آخر سورہ کهف بخواند و وقت بیدار شدن از خواب کلمه چهارم
 بخواند و در حین دخول خلا الله هم اری اعوذ بک من الخبث و الخبائث و وقت بیدار
 از خلا غفلت بخواند و در هر وقت نشست و برخاست بسم الله و الله اکبر
 و اللهم انی استسئلك بذلك معمول دارد و نیز بعد نماز صبح و بعد نماز عصر شبعات عشرم بخواند
 و دیگر اوراق بسیار اند اگر زیاده مطلوب باشد از حدیث مثل حصن حصین و غیره بگیرند
 باقی بحر حال با شغال قلبیه مشغول باشند و نیز بعضی بزرگان برای جمعیت ظاهری و باطنی
 ختم خود گنجینه نماز و یا بعد فراغ نماز چاشت میخوانند طریقتش آنکه طریق ختم
 خوابگاهان اول سورہ فاتحه هفت بار بعده سورہ الم نشرح هفتاد و نه بار و
 در و د شریف صد بار بعد از آن یکم بار سورہ اخلاص بعد از آن هفت بار سورہ فاتحه

لا یضر مع اسماء تنفی فی الارض
 ولا فی السماء وهو الشیمیم العظیم
 خواند و سه بار رضیت بیا لله ربنا
 ویا اسلام دینا و بمحمد نبیا صلی الله علیه وسلم و یک بار حزب البحر
 اگر تواند خواند بعد از ایتہ الکرسی یک بار و سی و سه بار سبحان الله و سی و سه بار
 الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و یک بار چهارم کلمه یعنی لا اله الا الله
 وحده لا شریک له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت وهو حی لا یموت یموت بیدیه
 الخیر وهو علی کل شیء قدیر خواند و در وقت شروع طعام بسم الله الخ بعده
 اللهم بارک لنا فیہ و بفرغ طعام الحمد لله الذی اطعمنا و سقنا و ادا لنا
 وجعلنا من المسلمین خواند و وقت خواب سورہ فاتحه و ایتہ الکرسی یک یک بار و فتن
 سه بار و آیات آخر سورہ کهف بخواند و وقت بیدار شدن از خواب کلمه چهارم
 بخواند و در حین دخول خلا الله هم اری اعوذ بک من الخبث و الخبائث و وقت بیدار
 از خلا غفلت بخواند و در هر وقت نشست و برخاست بسم الله و الله اکبر
 و اللهم انی استسئلك بذلك معمول دارد و نیز بعد نماز صبح و بعد نماز عصر شبعات عشرم بخواند
 و دیگر اوراق بسیار اند اگر زیاده مطلوب باشد از حدیث مثل حصن حصین و غیره بگیرند
 باقی بحر حال با شغال قلبیه مشغول باشند و نیز بعضی بزرگان برای جمعیت ظاهری و باطنی
 ختم خود گنجینه نماز و یا بعد فراغ نماز چاشت میخوانند طریقتش آنکه طریق ختم
 خوابگاهان اول سورہ فاتحه هفت بار بعده سورہ الم نشرح هفتاد و نه بار و
 در و د شریف صد بار بعد از آن یکم بار سورہ اخلاص بعد از آن هفت بار سورہ فاتحه

و صد بار درود شریف و صد بار این اسماء یا قاضی الحاجات و یا کافی
 المهمات و یا دافع البلیات و یا حلال المشکلات و یا رافع الدرجات
 و یا شافی الامراض و یا مجیب الدعوات و یا ارحم الراحمین بخوانند طریق
 ختم خواجگان چیست برای هر مری و منکرده و عقبه بنشیند اول ده بار درود
 شریف بعد از آن سه صد و شصت بار این دعا بخواند لا اله الا الله لا اله الا الله
 لا اله الا الله بعد از آن سه صد و شصت بار الحمد للشرح پست بر ده دعا منکرده سه صد و شصت بار بخواند
 پس ده بار درود شریف بخواند ختم کند و حاجت از خدا تعالی سوال کند طریق ختم
 خواجگان قادر بر هر برای حصول مهمات اول دو رکعت نفل بخواند بعد از آن یک
 و یازده بار سوره الم نشرح میخواند بعد از آن کلمه تجید یازده بار و سوره یس یکبار
 بعد از آن اگر ختم کلان خواند سوره الم نشرح هزار و یازده بار بخواند و اگر ختم خرد خواند
 یک صد و چهل و یک بار بخواند بعد از آن در هر تقدیر درود شریف یکصد و یازده بار بخواند
 و از خدا تعالی طلب بخواند فضل در بیان مانع راه سلوک و طریق دفع آن
 بدانکه طالب حق را حدیث نفس و خطرات بی معنی و تفکرات لایعنی و تشویشات خاطر مانع از
 راه سلوک است و این مرض سخت است بزرگان علاج آنها فرموده اند پس اگر طالب حق
 را در تنه خیال و نسبت قلبیه ملجوع و ساوس فاسده فتوری واقع شود غسل کند و جانه
 نویسد و احتمال خوشبو کند و در خلوت که از شور و شغب ظالی باشد در آید بنشیند و معوذتین
 و اخلاص و فاتحه سه سه بار بخواند و سه بار استغفر الله من جمیع ما کره الله و اهل و لا
 نقه الا بالله العلی العظیم تکرار نماید و سه بار اعوذ خوانده طرف کف چپ قف زند و بعد بر سجده
 و گواهی ادا نماید و در اینجا اللهم طهر قلبی عن غیبرک و نور قلبی بنور معرفتک ابد یا الله یا
 الله یا الله هر قدر که تواند تکرار نماید بعد از طرف چپ یا بود و بر ست یا نود و در قلب یا نود ضرب کند
 چند مرتبه تکرار کند و اگر باز خلجان خاطر شود فی الحال منکرده باز همین که مشغول شود و اگر باز نشود

همین کند انشاء الله تعالی در دوسه مرتبه کین قلب خود را هدایت پس بذر کفری و ثبات بلا خط
 ز فاعیل الا الله ولا موجود الا الله مشغول گردد و رعایت مدو شد و احسان خوش نگارد
 طریق دیگر آنکه بطریق مهورای ازین سهامیسی یا الله یا فعال یا فاعل یا باسط گرفته
 بذر سه ضربی و یا چهار ضربی مشغول شود و اگر خطرات دفعه نشوند و خاطر پشیمان ماند چند بار
 نفی و اثبات بلا خطه مذکور مع شرایط و زرش نماید و تصور کند و یقین داند زیرا که این وسایل
 خیر باشد یا شر که از موجودات هستی هستند قایم حق اند بلکه عین حق داند زیرا که باطل نیز
 از بعضی ظهورات حق است و گوید هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن و هو بکل نفی
 علیه پس بلا شک باین تصور شوق و هتیاق غلبه کند و هر خطرات محسوس از وی

بیان دریافت کیفیت تفرقه با و علاج آنها

بدانکه باعث تفرقه و تشویش خاطر بخند و جز نموده اندگاهی از مناد غلبه شوق و عشق هم پیا
 صورتش آنکه عاشقان طالب صال حق اند و آن حاصل نمیشود مگر بفیاض طالب ذوات مطلق
 و فنا و قوت است بستی و انشراح خاطر ذوات او تعالی چون بعضی طالبین غلبه شوق و درد
 اشتیاق ریاضت شقاچه بر خود دهند و نفس را یک لحظه از لذات و مالوفات باز میانند
 و جمع و عطش مغرور و ترک حجت خستیار میکنند این امور باعث انقباض خاطر میگردد و آن
 انشراح و بنساط و شوق که میباشند بسبب فتور حواس مبدل نغم و پریشانی میگردد
 علاجش مطلق ایمن کردن نفس از خودیهاست مباحه و ترک ریاضت تا آنکه آن شوق و
 انشراح و مستی عود کند و یا باعث تفرقه جبرین نامر می است که نفس در ترک مالوفات جسارت
 میکند و تفرقه و تشویش بر وی میاید و علاجش نپید است که همت مومن طالب حق ریاضت طاعت است
 و همت منافق و دشمن حق طعام و شراب مالوفات لذات است طالبان حق جان مال فدای این
 حق میکنند و منافقان دین و ایمان را فدای مال میسازند نمود بامه منها یا باعث تفرقه
 فکر نیست که شیطان بدش اندخته میگردد اندا و السوی ناامیدی و وصول با قدح

در بعضی امور مرشد علاء حبش جمع کردن همت و خواندن **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى رَسُوْلِكَ** و یاد کردن
تَحْصِيَّتِ حضرت موسی با حضرت خضر علیهم السلام یا باعث تفرقه بقیه رک نفسانی است که ظلمت آن
در مطالب حق است از جهت غلبه آن پریشانی خاطر و غم و یاس میخیزد علاء حبش که نفس است
چستیارند که بر نفس شاق باشد یا بدوام ذکر و خلوت یقین نماید یا باعث تفرقه قلب و ضمیر است
نفیست که هر چند خواهد که تصفیه قلب تجلید روح مشغول شود و نفس او زبان بردار نشود پس
موجب آن باختلال مزاج است که اخلاط سودا و یدر دل هجوم کرده است علاء حبش تنقیه و تعدیل
مزاج است بقصد و هتفرغ یا باعث تفرقه نجاست است که بکثرت احداث جنابات باشد
علاء حبش مباحه و تطهیر بدن جامه است یا باعث تفرقه ارتجاع معاصی از نظم و غیره بر مساکین و ملوک
حق اهل حق علاء حبش تدارک آن خلل است یا باعث تفرقه غذاء حرام و شتیب باشد علاء حبش ترک
آن توبه و استغفار یا باعث تفرقه سجود و یواکی که از شیطانی باشد علاء حبش خواندن خود تیرم مشغولی
بذکر **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى رَسُوْلِكَ** که تواند یا باعث تفرقه سواد ب نسبت مشایخ طریقه باشد علاء حبش رفع
آن سبب است نیز برای دفع هر تفرقه و تشویش نفی و نبات است با تطهیر بدن جامه **اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى رَسُوْلِكَ** آن جهات

در بیان طریق اربعین یعنی چله

بدانکه اهل طریقت برای حصول مقصود اربعین مقرر کرده اند و سنده و فوائد کثیر این عمل در کتب
سلوک موجود اند و این مختصر تحمل آن منیت طریقیست آنکه اول نیت خالص یعنی محض ضای حق تعالی
بتابعیت سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و تجرد از اسباب و فروع خاطر بنا بر عبادت و ذکر
الله تعالی و قصد کند و محل خلوت در جامع مسجد اولی است از فصل جمعه و جماعت محروم نماید
پس غسل کند و جامه نو پوشد و خوشبو استعمال نماید پس بستم تاریخ ماه شعبان قبل از نماز عصر که وقت
اداء نفل است اعوذ و بسم الله و بعد از تیرم کلمه بخواند و استغاثت و استمداد از ارواح مشایخ
طریقت بوسیله مرشد خود کرده و داخل خلوت شود و در حین خول بسم الله و الحمد لله

و در حین دخول بسم الله و الحمد لله و الصلوة علی رسول الله بخواند و قمر رست بجهت بعد از
 اللهم افتح لی أبواب رحمتک گفته داخل گردد و گوئد نفل به نیت انقطاع از ماسوا و الله و
 رجوع الی الله بگذارد و اگر بعد از نماز عصر داخل شود نفل بخواند و متوجه مسوی قبه نبشید و فاتحه
 بار و اح یا دی عالم صلی الله علیه و سلم و متنازع طریقت خود بخواند و از روحانیت ایشان باب
 حصول استقامت استمداد نماید بعد از ذکر و شغل و مراقبه هر چه دیر از مرشد خود رسیده باشد مشغول
 شود و شرایط خلوت که دوام صیام و قلت طعام و قلت منام و قلت صحبت مع الانام و موات
 بر طهارت عبادات و تلاوت قرآن در و شریف ذکر و ایم از ارکان و شرایط طریق خلوت است
 نکاه دارد و هیچ امر ازین امور تغافل نوزر و تا فائده خلوت حاصل آید و در اخیر عشره رمضان
 طاق یعنی بست و یکم و بست سوم و بست پنجم و بست هفتم و بست نهم را زنده دارد تا از بركات
 این قدر بهره یابد و در شبهای دیگر نفل شب بیدار باشد و ذکر گویان و خواب و چون نفل
 آخر رسد بخواست حله استیجار و وضو نموده عباد نماید و ذکر و شغل مراقبه مشغول شود و صبح
 چون هلال شوال نمودار شود بعد از نماز مغرب دو گانه شکر ادا کند اگر در آن خلوت بیرون آید
 شرایط خلوت بدانکه محبت طریقت حضرت جنید بغدادی قدس سره چند شرایط خلوت
 بیان فرموده اند یکی دوام وضو هر گاه که بشکند باز همان وقت وضو نماید که این معنی
 موجب انشراح و نورانیت قلب است دوم دوام صیام و فطار قبل از مغرب و کل
 طعام بعد عشا اگر خاطر مشوش نشود و الا مابین مغرب و عشا بخورد و سوم تقلیل طعام
 لازم و اندک نفل معده خالی دارد و اگر تواند ازین هم کم کند چندانکه از غایت ضعف انشراح
 و نشاط از دست برود و لذت در عبادات مانند غرض تقلیل غذا مورت رفت قلب صفائی
 دل است و تقوی قوت ملکیت است و تجلب انوار الهیه است که ما ذکر آن جویم طعام الله
 چهارم دوام سکوت مگر ذکر الله تعالی پس سالک ابا ید که در خلوت با کسی سخن نگوید الا
 بضرورت شرعی که پیش آید یا حاجتی پس با خادم بقدر ضرورت کلام کند بلکه بنجام خود کسی

در خلوت راه ندهد زیرا که خاموشی شمر حکمت است و کلم بکلمات غیر ضروری نور انیشتی که بسبب فکر حاصل میشود بر جا و مبدی پنجم دوام ذکر مراقبه است و ملاحظه آنکه جلیس من ذکر کن بوجهیکه سرگزشت راه نیابد و غرض از خلوت همین است ششم نفی خطرات و دفع حدیث نفس است پس جهد و یمن کن که خطره غیر امنیک باشد یا بدور دل نیاید زیرا که دخول حدیث نفس از ذکر باز دارد و قلب انکدر سازد و فائده خلوت بر یاد دهد هفتم دوام ربط قلب با شیخ خود است و اعتقاد آنکه این همان منظر حق است که او تعالی برای افاضه فیض خود بر من مقرر فرموده و از همین راه وصول بآجناب قدس متعین شده پس همیشه بوصف محبت و تسلیم بآجناب و متوجه باشد تا دروازه فیض بر مفتوح گردد و هیچگونه اعتراض بر شیخ در دل خود نیارد که این معنی موجب سدره حق گردد و نفوذ بامنه من انحرور بعد الکلور

کلمات پند و وصیت

طالب حق را باید که اول تحصیل مسائل ضروریه تصحیح عقاید فرقانیه نماید و اتباع کتاب است و آثار صالحه باید بعد از آن تزکیه و تخلیه نفس از زوایل شاید چنانچه بزرگی میفرماید رباعی

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| خواهی که شود دل تو چون آینه | ده چیز بیرون کن از درون سینه |
| حرص و امل و غضب و فرغ و غیبت | نخل و حسد و ریاء و کبر و کینه |

و باز تجلیه که اشاره تحصیل اوصاف حیده است که منازل سلوک اند نمایند چنانچه رباعی ثانی ارشاد است

| | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| خواهی که شوی بمنزل قرب مقیم | نه چیز بنفس خویش فسر ما تعلیم |
| صبر و شکر و قناعت و علم و یقین | تقوی و توکل و رضا و تسلیم |

فائده و تفسیر سالک باید که بر او امر شریعت است حکام دارد و از ممنوعات او بپرهیزد و تقوی و پرهیزگاری را شعار خود سازد و در هر حال اعمال سنت را نگاهدارد و از منتهیات و مشتهیات احتراز نماید و اگر گناهی بظهور آمده باشد زود توبه کند و باستغفار و اعمال نیک تدارک آن نماید و بوقت دیگر دارد و نماز پنجگانه را با جماعت در مسجد ادا نماید و اوقات

خود را بعد از اتمام فرض و واجبات و سنن و شغل باطن گذارد و بزیادتی نوافل و اوراد و غیره دارد
 بلکه مشغولی باطن افرض و ایمانی داند و گاهی غافل نشود چون ذوق ولذت بدان یابد شکر الهی
 بجای آورد و اندک بسیار شمار و هر عمل را برای رضای خدا تعالی کند و از کشف و کرامات
 لذت نگیرد و بکلیه نیاز باشد و در حالت بسط شاکر باشد و حدود شرعی در آن حال کاه دارد و
 چون قنص شود دل تنگ مایوس نگردد و در کار باشد و جمیع عبادات خود را ششم دشتند و اول
 آن خود را مقصد داند و احوال باطن ابا جاهل ظاهر نکند و سخن تصوف بر ملا نگوید و با غیر محرم هم نگوید
 و با محرم در گوشه گوید و اوقات خود را ضبط دارد و از تلون طبع دور باشد و از دنیا و مافیها من
 کل الوجوه بدل تارک باشد و الاذکار و شغال هزار ساله بکار نیاید دل آینه است از
 تابش غیر الله نگاهدارد و از طلب جاه و مرتبه که گمراهی است پناه جوید و وقت را غنیمت شمارد
 از غفلت بربا ندید که فائت را قضا نشود و در راه قدم بردانند و غم و شادی این و آن را
 یکسو نهند که این حجاب است و از صحبت ناجنس خلاف شرع و منکر فقر و مبتدعه بگریزد و از
 درویش خلاف شرع که برفیق سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نباشد دور ماند اگر چه از سر
 کرامات و خرق عادات بظهور آید و با آسمان پر دوازده مان بقدر ضرورت اختلاط کند و بهر یک
 بد بکشد و پیشانی پیش آید و بر دمان بخیزد و انکسار معامله کند و نیتی و پستی را شعار خود سازد
 و اعتراض بر کسی نکند و سخن ملائم و نرم گوید و سکوت و خلوت را دوست دارد و بخاطر جمع کار
 خود سرم گرم باشد و تشویش را بدل راه دهد و همه امور که پیش آیند از حق داند و دمام پاسبان
 دل باشد تا خطره غیر نیاید و نفع رسانی را در امور دینی بر خود لازم داند و در هر کار اول نیت
 خالص کند بعد از آن بعمل آرد و در خورد و نوش از اعتدال نروند و چندان زیاده که کسل
 آرد و نه آن قدر کم که بسبب ضعف از عبادت باز ماند علی هذا القیاس در هر امر از
 انفراد و تفريط پرهیزد و اگر نفس القمه چرب هی از و کاری هم گیری و بهتر است که قوت
 از کسب سازد و اگر توکل کند هم زیباست و الا قوت باشد بشیر طبع از کسی طمع ندارد و دل را

از تعلق غیر الله پاک ارد و از هیچکس امید و ترس بجز حق تعالی ندارد و بهاسواالنس گیرد و
 در طلب حق بی آرام و بی رحمت و مضطرب ماند و هر جا که باشد با خدا باشد و بر پیش و کم نعت
 الهی شکر نماید و از فقر و فاقه و تنگدستی و قلت محبت دل تنگ نشود بلکه فخر و عزت خود
 در آن داند شکر بخاک آرد که این منصب بانیار و اولیاست که مرا عنایت فرموده اند متعلقان
 خود بر فوق و تملط و مهربانی معامله کند و از نافرمانی شان و گذرد و عذر آنها بپذیرد و از
 غیبت مردمان حقیقت نماید و عیب و دم بپوشد و عیب خود را در نظر دارد و به همه مسلمانان
 از خود فضل داند و با کس محبت و جدال نکند اگر چه حق بجانب او باشد و مهمان نوازی و
 مسافر پروری را پیشه خود سازد و صحبت غریب و مساکین را غیب باشد و در خدمت علماء
 و صلحا عزت و حرمت خود داند و آنچه میسر آید بصر فتنش صرف نماید تا زیان نرساند و تعلق
 دل بایچ چیز ندارد و وجود عدم را بر ابر داند و لباس فقر را دوست دارد هر قدر که طعام و
 لباس میسر آید قانع بر آن باشد و ایشا ریت خود سازد و گرنگی و تشنگی را که طعام است
 محبوب دارد و کم خندد و بسیار گریزد و از عذاب الهی و بی نیازی او ترسان و لرزان باشد
 و موت را که هیچ کن با سوار است هر وقت پیش نظر دارد و از دوزخ که جای فراق است بپاید
 جوید و بهشت را که مقام وصال است بطلبد و محاسبه را بر خود لازم گیرد و محاسبه را بعد
 مغرب و محاسبه شب بعد صبح کند و محاسبه آن آگونی که حساب کند که در شب روز از من
 چند نیکی و چند بدی بظهور آمده بر نیکی شکر نماید و بر بدی توبه و استغفار کند و صدق مقال
 اکمل حلال را شعار خود سازد و در مجلس نهل و لهو و غیره و غیر شریع حاضر نشود و از
 رسوم جاهل به پرهیزد و دوستی و دشمنی و خشم و خوشنودی برائی خدا بود و کوتاه دست
 و کوتاه طمع باشد شریکین و کم گو و کم سخن و صلاح جو و بسیار طاعت و نیکو کار و نیکو رفتار و با
 وقار بر دبار باشد و بس این است نشان نیکو خوی و اوصاف پسندیده و نیز هر که این
 حاصل نماید باید که غره نشود و بر خود گمان نیکو نه برد فقط

جلال الدین بخاری از مردم جهانیان جهان گشت از خواجہ فیض الدین روشن چراغ دلی از سلطان اشلاج شیخ نظام الدین اولیا بن محمد بن احمد دواؤی از خواجہ فرید الدین شکر گنج

مذکور تاسع و دہم عالم صلی اللہ علیہ وسلم
سینہ علیہ قلم در یہ قدوسیہ

و نیز حضرت قطب العالم عبد القدوس گنگوخی را اجازت و فرقه طریقه قادریه از پیروان خود در پیش محمد
بن قاسم اودهی از سید بدین بھر اچھی از سید جل بھر اچھی از خودم چنانجا جهان گشت از سید
جلال الدین بخاری از شیخ عبید بن عیسی از شیخ عبید بن ابوالقاسم از شیخ ابوالکاسم
فاضل از شیخ قطب الدین ابوالفیث از شیخ شمس الدین علی افصح از شیخ شمس الدین
حداد از امام الاولیا شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی از شیخ ابوسعید مغزومی از شیخ ابوالحسن
روشی علی البخاری از شیخ ابوالفرح طروش از عبد الواحد بن عبد الغفر زبیدی از شیخ ابوالکبر
شبللی از شیخ جنید بغدادی از شیخ سمری سقطلی از شیخ معروف کرخی از داود طائی از شیخ
حسب عجی از امام حسن بصری از امیر المؤمنین علی اکرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه
وسلم ایضا و نیز فرقه را درین طریقه قادریه اجازت از مرشد م حضرت مولانا میا نجیو نور محمد مجاهد نومی از
عاجی عبد الرحیم شهید ولایتی از سید رحم علی شاه از سید عبد الزراق از سید عبد الحی از سید
محمد غوث از سید ابو محمد از سید شاه محمد از سید متیص الاعظم از سید الیاس مغربی از سید الحق
مغربی از سید مولانا مغربی از سید احمد قدسی از سید عبد القادر راسی از سید عبد الوهاب
از سید موسی از سید یحیی زاهد از سید زین الدین از سید عبد الزراق از غوث اثنقلین
عبد القادر جیلانی تا سرور عالم صلی الله علیه وسلم

سید علی نقی شندیه قدس

نیز حضرت میران اجل بھراچی را از مرشد خود شاه عبدالحق دیشان از خواجہ عبد السمہ احرار
خواجہ مولانا یعقوب حبیبی از خواجہ علاء الدین عطار از خواجہ بہار الدین نقشبند از خواجہ سید

[illegible]

امیر کلال از خواجه محمد بابا ساسی از خواجه عزیزان علی رشتنی از خواجه محمود ابو الخیر فنونی از
 خواجه محمد عارف ربوگری از خواجه عبدالحق بخردانی از خواجه یوسف همدانی از خواجه ابو
 علی فارمدی از خواجه نام ابو القاسم قشیری از خواجه ابو علی دقاق از خواجه ابو القاسم
 نصیر آبادی از خواجه ابو بکر شبلی از سید الطائفة جنید بغدادی از شیخ حسینی از شیخ معروف
 کرخی از شیخ داود طائی از خواجه حبیب عجمی از امام اولیا حسن فخری از امیر المومنین
 علی کریم الله وجهه از سرور عالم صلی الله علیه و سلم ایضا و نیز درین سلسله فقیر را اجازت
 و خرقه از مرشد خود مولانا میا بخینو نور محمد شاه و ایشانرا از سید محمد شهید از شاه عبدالوہب
 از شاه ولی الله از شاه عبدالرحیم از شاه سید عبدالسید از سید آدم بنوری از امام ربانی
 شیخ احمد مجذوب الف ثانی از خواجه باقی بالله از خواجه انگلی از مولانا درویش از مولانا
 زاهد از خواجه عبدالاحد از تاسرور عالم صلی الله علیه و سلم ایضا و نیز فقیر را بیعت اجازت
 این طریقه از مرشد سابق خود حضرت مولانا داینا سر حلقه مجاهدین مولانا نصیر الدین
 دهلوی و ایشان را از شاه محمد آفاق دهلوی از خواجه ضیاء الله از خواجه محمد
 زبیر از خواجه حجتہ الله محمد نقشبند ثانی از خواجه محمد معصوم از حضرت مجدد تاسرور عالم صلی الله
 علیه و سلم

سلسله سهروردیه قدوسیہ

و نیز قطب العالم عبدالقدوس گنگوہی را از مرشد مرشد مرشد خود سید اصل بہرہی و ایشان را از
 سید جلال الدین بخاری از شیخ رکن الدین ابو الفتح از والد خود صدر الدین از والد خود شیخ بہار الدین
 رکیا ملتانی از امام الطریقہ شیخ شہاب الدین سهروردی از شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی
 از شیخ حمید الدین عبدالقاسم سهروردی از شیخ ابو محمد بن عبداللہ از شیخ احمد بنوری از شیخ
 منشاد علود بنوری از حضرت جنید بغدادی از معروف کرخی تاسرور عالم صلی الله علیه و سلم

و نیز قطب العالم عبدالقدوس گنگوہی را از مرشد مرشد مرشد خود سید اصل بہرہی و ایشان را از
 سید جلال الدین بخاری از شیخ رکن الدین ابو الفتح از والد خود صدر الدین از والد خود شیخ بہار الدین
 رکیا ملتانی از امام الطریقہ شیخ شہاب الدین سهروردی از شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سهروردی
 از شیخ حمید الدین عبدالقاسم سهروردی از شیخ ابو محمد بن عبداللہ از شیخ احمد بنوری از شیخ
 منشاد علود بنوری از حضرت جنید بغدادی از معروف کرخی تاسرور عالم صلی الله علیه و سلم

سلسله کبرویه قدوسیه

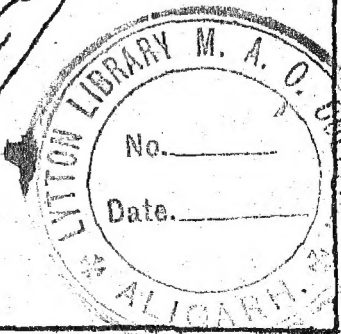
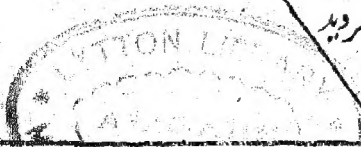
وفیر شیخ جلال الدین بخاری را اجازت طریقه کبرویه از شیخ حمید الدین سمرقندی از
شمس الدین بن ابو محمد بن محمود بن ابراهیم بن ادبم از شیخ عطایا ر خالسی از
شیخ احمد بابا کمال خجندی از شیخ نجم الدین کبری از عمار یاسر از ابوالنجیب سهروردی
از شیخ احمد غزالی از ابوبکر نساج از ابوالقاسم گرگانی از خواجه ابو عثمان مغربی از ابوعلی
کاتب از شیخ علی رودباری از سید الطائفه حبیب بغدادی تاسر و عالم علی بن محمد

مناجات

| | |
|-----------------------------|--------------------------|
| خداوند اباین پیدان عظام | بوقت مرگ کن بالخیر انجام |
| بحق آل و ازواج و صحاب | بجمله اولیاء ابدال اقطاب |
| نبوت و فرو و ابر و با و ناد | بعشاق و بسا و و بر و و |
| ز دست نفس کا فکیش خنخوا | آله العالمین مارا نگهدار |

شیت
بخود مشغول دارند حیاتم
با الحید
اگر میرم بده یارب بخاتم

احمد شد والمنة که حسین ایام فرخی فرجام کتاب فیض کتبات لایف
شریف حامی شریعت زیب طریقت، خدا آگاه
حضرت حاجی امداد الله تعالی نویتم کی سببی
کاپر رازان مطبع بهاء جادی الاولی
۱۳۰۰ هـ در مطبع محتبائی واقع
دلی طبع گردید



| | | |
|---|-----------------------|---------------|
| CALL No. { | ^R ۲۹۲۵۳ | ACC. NO. ۲۵۳۶ |
| AUTHOR | فاروقی اسرار اللہ | |
| TITLE | ضیاء القلوب | |
| <div style="border: 1px solid black; height: 100px; width: 100%; position: relative;"> <div style="position: absolute; top: 50%; left: 50%; transform: translate(-50%, -50%); opacity: 0.5;"> THE BOOK MUST BE RETURNED ON THE DATE STAMPED ABOVE </div> </div> | | |



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

